

Al-milani.com

سلسله پژوهش‌های اعتقادی (۴۳)

جلد ششم

امام مهدی علیه السلام

آیت الله سید علی حسینی میلانی



## امام مهدی علیه السلام / ۱۱

### نگاهی به زندگی امام مهدی علیه السلام / ۱۳

- امام مهدی علیه السلام و دیدگاه ابن تیمیّه... ۱۴
- اتهام های دیگر... ۲۱
- پاسخ به سخنان یاهو... ۲۴
- اعتقاد به مهدی از ضروریات دین است... ۲۵
- امام مهدی علیه السلام و نگارندگان مشهور اهل سنت... ۲۶
- علمان اهل سنت و صحّت و تواتر روایات امام مهدی علیه السلام... ۲۸
- مهدی از این امت است... ۲۸
- روایت نادرست و راویان غیر معتبر... ۲۹
۱. محمد بن خالد جندی... ۳۰
۲. ابان بن صالح... ۳۲
۳. حسن بصری... ۳۲
۴. یونس بن عبدالاعلی... ۳۳
- عیسی علیه السلام در حضور امام مهدی علیه السلام... ۳۴
- بطلان دیدگاه تفتازانی... ۳۷
- مهدی علیه السلام از عترت پیامبر و اهل بیت او... ۳۸
- مهدی علیه السلام از فرزندان فاطمه علیها السلام... ۴۱
- مهدی علیه السلام از فرزندان امام حسین علیه السلام... ۴۲
- دیدگاه متفاوت... ۴۲
۱. دیدگاه شیخ علی قاری... ۴۳
- بررسی و نقد این دیدگاه... ۴۴
۲. حدیثی دیگر و دیدگاه شیخ منصور... ۴۸
- بررسی سند حدیث... ۴۹
- بررسی متن حدیث... ۵۱
- بررسی مفاد و مدلول حدیث... ۵۵
- حدیث های معتبر در عقیده راستین... ۵۶
- مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام... ۶۰
- نگاهی به دیدگاه ابن تیمیّه و پاسخ به سخنان وی... ۶۲

ادّعی دیگر و پاسخ به آن ۷۳...

چگونگی بهره بری از امام مهدی علیه السلام ۷۴...

مسأله طول عمر ۷۶...

اشاره ای به طول عمر حضرت خضر علیه السلام ۷۹...

ایرادی دیگر و پاسخ به آن ۸۳...

هم نامی با پیامبر ۸۴...

پدر او هم نام پدرم ۸۶...

کتابنامه ۱۰۱...

## سرآغاز

... آخرین و کامل ترین دین الاهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الاهی با نبوت آن حضرت پایان پذیرفت. دین اسلام در شهر مکه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلی الله علیه و آله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیره العرب را فرا گرفت. ادامه این راه الاهی در هجدهم ذی الحجه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای مَنان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، نعمت الاهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دین مورد پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفوروزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله، — با توطئه هایی از پیش مهیا شده — مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را — که همچون آفتاب جهان تاب بود — پشت ابرهای سیاه شك و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُررَبار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علامه حلی، قاضی نورالله، میر حامد حسین، سید شرف الدین، امینی و... همچون ستارگانی پرفروز می درخشند؛ چرا که اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین واقعیات مکتب اهل بیت علیهم السلام، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند....

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندانی که با قلمی شیوا و بیانی رسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر و الامقام حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیای آثار پُر بار و گران سنگ آن محقق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظمّ له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظمّ له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیّة الله الأعظم، حضرت ولیّ عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

نگاهی به زندگی امام مهدی علیه السلام

علامه حلی رحمه الله فرمود:

فرزند امام حسن عسکری علیه السلام حضرت امام مهدی علیه السلام است که محمد نام دارد.

ابن جوزی با سندی روایتی را از ابن عمر نقل می کند ابن عمر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

يُخْرَجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ رَجُلٌ مِنْ وَدِيِّ اسْمُهُ كَاسِمِي وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا، فَذَلِكَ هُوَ الْمَهْدِيُّ؛<sup>۱</sup>

در آخر الزمان، مردی از نوادگان من خروج می کند؛ او هم نام و هم کنیه من است. زمین را از عدل و داد پر می کند؛ همچنان که از ستم پر شده است. او همان مهدی است.

امام مهدی علیه السلام و دیدگاه ابن تیمیه

ابن تیمیه در این باره می گوید:

بزرگانی چون محمد بن جریر طبری، عبدالباقی بن قانع و تعداد دیگری از دانشمندان نسب شناس و تاریخ دان گفته اند: از حسن بن علی عسکری فرزند و نسلی به جای نمانده است.

ولی امامیه که می پندارند او فرزندی داشته و ادعا می کنند که وی، در خردسالی، در شهر سامرا داخل سردابی شده است.

گروهی از آنان سن او را در آن حال، دو، برخی سه و بعضی دیگر نیز پنج سال ذکر کرده اند. حال اگر چنین کودک خردسالی وجود داشت و معلوم بود، واجب بود تا بنا به حکم خداوند که در قرآن و سنت آمده و نیز به اجماع علما، چنین کودکی تحت مراقبت و سرپرستی مادر یا مادر بزرگ خود قرار گرفته و در دامن آن ها پرورش یابد، یا دیگرانی که شایسته سرپرستی کودک هستند این

کار را به عهده می گرفتند، و می بایست اموالش نیز تحت نظارت فرد مورد اعتمادی نگهداری می شد...

از طرفی همه امامیه اتفاق نظر دارند که از او، جدای از فرض وجود یا عدم وجود او، هیچ بهره ای نمی برند... تنها چیزی که از این منتظر عاید این گروه می شود، حسرت و رنج همیشگی و ستیز و دشمنی با جهان و چشم انتظاری بیهوده برای کسی که هرگز نخواهد آمد... هم چنین یکی از مسلمانان چنین عمر طولانی داشته باشد، امری است که به جهت عادت جاری در امت حضرت محمد صلی الله علیه وآله نادرستی و دروغ بودن آن مسلم است.

ما در دین اسلام کسی را سراغ نداریم که متولد شده و یکصد و بیست سال زندگی کرده باشد؛ چه رسد به این که کسی بخواد عمری به این اندازه طولانی داشته باشد. چرا که در روایتی صحیح آمده: پیامبر صلی الله علیه وآله در پایان زندگیشان فرمودند:

از امروز تا صد سال آینده حتی يك نفر از کسانی که امروز در روی زمین وجود دارند، باقی نمی ماند... .

بنابراین، همان گونه که در حدیث صحیح وارد شده، دوران زندگی افراد این امت، بین شصت تا هفتاد سال است و افراد بسیار کمی هستند که بیش از این عمر می کنند.

هم چنین استدلال امامیه به زندگانی خضر نیز، استدلالی باطل بر باطل است. چه کسی از آن ها می پذیرد که خضر زنده است؟

چرا که محققان از علما، معتقدند که او وفات یافته است و بر فرض این که وی زنده باشد، او از افراد این امت به شمار نمی آید... .

در پاسخ به استدلال به روایت ابن جوزی نیز از چند جهت جواب می دهیم:

**نخست آن که** این حدیث فایده ای به حال شما ندارد؛ چرا که شما به احادیث اهل سنت استدلال نمی کنید و اگر بگویید: این روایت برای اهل سنت حجت است؛ باید بگوییم که ما در جای خود، سخن آنان در این باره را ذکر خواهیم کرد.

**دوم آن که** این روایت، خبر واحد است. پس چگونه به آن استناد می کنید تا اصلی از اصول دین را اثبات نمایید که بدون باور داشتن آن اصل، ایمان انسان درست نیست؟

**سوم آن که** عبارات این حدیث به سود شما نیست، بلکه دلیلی بر ضدّ شماست. زیرا در این حدیث آمده:

**یوای اِسْمه اسمی واسم اَبیه اسم اَبی؛**

اسم او، اسم من، اسم پدرش، اسم پدر من است.



بنابراین اسم آن مهدی که پیامبر صلی الله علیه وآله از او خبر داده، محمد بن عبدالله است، نه محمد بن حسن.

افزون بر این، در روایتی حضرت علی علیه السلام فرموده اند: او از نوادگان حسن بن علی است؛ نه حسین بن علی.

البته احادیث مربوط به حضرت مهدی علیه السلام مشهور هستند. این روایات را امام احمد، ابوداؤد، ترمذی و دیگران نقل کرده اند. مانند حدیث عبدالله بن مسعود از پیامبر صلی الله علیه وآله که حضرت فرمودند:

لؤلؤم یبق من الدنیا إلا یوم لظول الله ذلك الیوم حتی یبعث فیہ رجلاً من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی واسم أبیه اسم أبي، یملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً؛

اگر از دنیا يك روز باقی بماند. خداوند آن روز را آن اندازه طولانی گرداند تا مردی از اهل بیت مرا برانگیزاند که اسم او اسم من و پدرش هم نام پدر من است؛ او زمین را از عدل و داد پر می کند همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.

**چهارم آن که او حدیث را به این شکل روایت کرده است:**

**إسمه کاسمی وکنیته کنیتی؛**

اسم او، اسم من و کنیه او کنیه من است.

او این گونه نقل نکرده:

**یواطئ إسمه إسمی وإسم أبیه إسم أبي؛**

اسم او اسم من و اسم پدرش، اسم پدر من است.

بنابراین در این مورد نیز باید بگویم که چنین حدیثی را که او نقل کرده هیچ يك از دانشمندان علم حدیث، با چنین متنی در کتاب های حدیثی معروف نقل نکرده اند.

این رافضی (علامه حلی رحمه الله)، حدیث را با همان عبارات مشهوری که در کتاب های حدیثی هم چون *مسند احمد*، *سنن ابی داؤد*، *صحیح ترمذی* و دیگر کتاب ها آمده، ذکر نکرده؛ بلکه آن را با متنی دروغین نقل نموده که هیچ يك از آنان، آن را نقل نکرده اند.

او (علامه حلی رحمه الله) می نویسد: «ابن جوزی این حدیث را با سلسله سند روایت کرده است» در این باره نیز باید گفت:

اگر چنانچه منظور او دانشمند مشهور و صاحب تألیفات فراوان، ابوالفرج باشد، در این صورت باید گفت که بر او دروغ بسته است.

ولی اگر مقصود او، نوه اش یوسف بن قزاوغلی صاحب کتاب تاریخی *مرآة الزمان* و نیز صاحب کتابی پیرامون اثنتی عشر که با نام «اعلام الخواص» تألیف کرده باشد، باز باید گفت: این مرد در

مصنفات خود انواع سخن راست و دروغ را درهم آمیخته و برای رسیدن به مقصود خود، از احادیث ضعیف و جعلی فراوان استفاده کرده است.

وی، مطابق میل و دلخواه مردم کتاب می نوشت؛ گاهی مطابق خواست شیعه می نوشت تا در عوض آن، چیزی به او بدهند.

گاهی برای برخی شاهان، بنابر مذهب ابوحنیفه کتاب می نوشت تا بدان وسیله به اهداف خود برسد. مرام و روش او، به مانند روش آن واعظی است که از او پرسیدند: مذهبیت چیست؟ در جواب گفت: در کدام شهر؟

به همین دلیل می بینیم در بعضی از کتاب هایش، به خاطر تملق گویی و فریب دادن شیعیانی که مدّ نظر او بوده اند، به بدگویی و سرزنش خلفای راشدین و دیگر صحابه می پردازد و در برخی دیگر، تعظیم و احترام به خلفای راشدین و دیگران دیده می شود.

و از آن جا که روایت مشهور نزد همه علما در طول تاریخ این بوده است که پیامبر صلی الله علیه وآله درباره مهدی فرمودند: «اسم او اسم من و پدرش هم نام پدرم»؛ به همین دلیل بسیاری از مردم طمع کردند که مهدی موعود باشند. به طوری که منصور دوانیقی نام پسرش را محمد گذاشت و به او لقب مهدی داد تا به این ترتیب نام او هم نام پیامبر و نام پدرش هم نام پدر پیامبر باشد. ولی در حقیقت او مهدی موعود نبود.

شخص دیگر، ابو عبدالله، محمد بن تومرت با لقب مهدی بود که...

دیگری همین ملقب به مهدی که در سال پانصد و اندی، ظهور کرد و در سال پانصد و بیست و چهار هجری درگذشت...

قبل از او نیز عبیدالله بن میمون قذاح ادعای مهدویت کرده بود... او و خانواده اش از پیشوایان فرقه اسماعیلی و از ملحدان بودند... این مرد در سال دویست و نود و نه هجری ظهور یافت و در سال سیصد و بیست و چهار هم درگذشت و امر حکومت به فرزندان وی... رسید...

اینان بعد از آن که بیش از دویست سال بر سرزمین مصر، فرمان روایی کردند، سرانجام در سال پانصد و شصت و هشت هجری منقرض گردیدند. کفر، نفاق، ارتداد و دشمنی آنان با خدا و پیامبرش، نزد علما معروف و مشهور است.

هم چنین، حدیثی را که ابن ماجه نقل می کند: «مهدی نیست جز همان عیسی بن مریم» حدیث ضعیفی است...<sup>۲</sup>

آن چه گذشت تمام سخن ابن تیمیّه در این باره است.

### اتهام های دیگر

ابن تیمیّه در کتاب خود درباره امام مهدی علیه السلام سخنان فراوانی دارد که بر خلاف ادب دینداران و خصلت دانش آموختگان و مناظره کنندگان است.

برای نمونه او در موردی چنین می نگارد:

از دیگر حماقت های شیعه این که آنان برای مهدی منتظر، جایگاه ها و اماکنی چند را قرار داده و در آن ها به انتظار او می نشینند. سرداب سامرا که به زعم شیعیان، محل غیبت مهدی منتظر است از جمله این اماکن به شمار می رود.

آنان گاهی چارپایی هم چون قاطر، اسب و... را در محوطه این سرداب می گذارند تا منتظر به هنگام ظهور بر آن سوار شود. در آغاز و پایان روز و دیگر اوقات، شخصی را مأمور می کنند که در مقابل سرداب بایستد و از مهدی منتظر، چنین درخواست ظهور کند: ای مولای ما! ظهور کن، ای مولای ما! ظهور کن.

شیعیان در این اماکن سلاح برمی کشند، در حالی که کسی در آن جا نیست تا با آنان بجنگند. در میان شیعیان افرادی هستند که همیشه به هنگام نماز می گویند: نماز نمی خوانیم تا مبادا مهدی منتظر ظهور نماید و ما به خاطر اقامه نماز از ظهور و خدمتگزاری او باز مانیم؛ در حالی که این شیعیان در شهرهایی همانند مدینه که دور از محل احتمالی ظهور اوست، اقامت دارند.

شیعیان در دهه آخر ماه رمضان و یا در روزهای بهتر از آن به سمت مشرق رو می کنند و با صدای بلند او را می خوانند و خواهان ظهورش می شوند.

پر واضح است که اگر مهدی وجود داشته باشد و خداوند به او دستور ظهور دهد، ظهور خواهد کرد و صدا زدن و نزدن او از سوی شیعیان، هیچ تأثیری در ظهورش نخواهد داشت؛ در صورت عدم اجازه خداوند، باز کار شیعیان بیهوده است، چرا که مهدی نمی تواند دعوت شیعیان را برای ظهور بپذیرد.

علاوه بر این که به هنگام ظهور نیز از حمایت خداوند برخوردار خواهد شد؛ به گونه ای که مرکبش را فراهم نموده و کسانی را به یاریش خواهد فرستاد. بنابراین، وی نیاز ندارد تا برخی انسان های گمراه که در گرداب تلاش های بی نتیجه خود دست و پا می زنند و به خیال خام خود، کارهای شایسته انجام می دهند، پیوسته در انتظار وی بنشینند.

خدای سبحان در قرآن کریم به سرزنش کسانی می پردازد که در دعاهای خود افراد و اشیایی را مورد خطاب قرار می دهند که به دعای آنان پاسخی نمی دهند.

آن جا که می فرماید:

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ \* إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ؛<sup>۳</sup>

این است خدا، پروردگار شما که ملک از آن اوست و کسانی را که جز او می خوانید به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند. اگر آن ها را فراخوانید صدای شما را نمی شنوند و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی گویند و روز رستاخیز، شرك شما را انکار می کنند و هیچ کس هم چون خدا تو را از حقایق آگاه نمی سازد.

در حالی که این سرزنش شوندهگان در دوران جاهلی، بت هایی را می پرستیدند که وجود خارجی داشتند و گاه در درون این بت ها شیاطینی بودند که خود را به مردم نشان می دادند و با آنان سخن می گفتند.

واضح است، وضعیت کسانی که يك امر معدومی را که وجود خارجی ندارد مورد خطاب قرار دهند از کسانی که يك موجود — هر چند بی جان — را مخاطب خود قرار می دهند، بدتر است...<sup>۴</sup>

#### پاسخ به سخنان یاهو

در نقد سخنان ابن تیمیه باید گفت:

چیزهایی از این قبیل که به امامیه نسبت داده و سخنانی از این دست که درباره امام مهدی منتظر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیان داشته، بسیار زیاد است. ما تنها به این منظور این فراز از عبارات او را در این جا آوردیم که گوشه ای از دروغ ها و افتراهای او به شیعه و امامشان حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای همگان آشکار شود و روشن گردد که هیچ يك از دین و خرد، این مرد را از دروغ گویی و بهتان باز نمی دارد.

البته ضروری است به اختصار به عقیده صحیح درباره امام مهدی(عج) بپردازیم؛ عقیده ای که به ادله مورد قبول همه مسلمانان مستند است، تا از این رهگذر هرکس حق جوست با بینه به حقیقت برسد که قرآن کریم می فرماید:

(لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ)؛<sup>۵</sup>

تا آن ها که هلاک (و گمراه) می شوند، از روی اقام حجت باشد؛ و آن ها که زنده می شوند (و هدایت می یابند)، از روی دلیل روشن باشد؛

اکنون این بحث را در چند بخش پی می گیریم:

۳. سوره فاطر، آیه های ۱۳ و ۱۴.

۴. منهاج السنه: ۱ / ۴۴ — ۴۷.

۵. سوره انفال، آیه ۴۲.

اعتقاد به مهدی از ضروریات دین است

«مهدی» و اخبار مربوط به وی از جمله امور غیبی است که به طور قطع و یقین، پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خیر داده و امت را به پذیرش و اعتراف به آن فراخوانده است. بنابراین، اعتقاد به مهدی، از ضروریات دین اسلام به شمار می رود و هر کسی این عقیده را انکار کند در واقع پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب نموده که این نیز کفر به شمار می رود. چنان که خود ابن تیمیه نیز می گوید:

احادیث مربوط به حضرت مهدی علیه السلام مشهور هستند. این روایات را امام احمد، ابوداؤد، ترمذی و دیگران نقل کرده اند.<sup>۶</sup>

البته ما در بخش های آینده، برخی از این احادیث را ذکر خواهیم کرد. هدف ما در این جا بیان این مطلب است که اعتقاد به مسأله مهدویت با توجه به روایات فراوانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آن وارد شده، نزد همه فرقه های اسلامی از ضروریات اسلام به شمار می رود و این موضوعی است که شمار فراوانی از علمای شیعه و سنی، در خصوص آن به تألیف و نگارش کتاب پرداخته اند.

امام مهدی علیه السلام و نگارندگان مشهور اهل سنت

اینک نام شماری از مشهورترین نگارندگان و نویسندگان اهل سنت را که در طول قرن های مختلف تاریخ، به نگارش درباره امام مهدی علیه السلام اهتمام ورزیده اند، می آوریم.

ابوبکر احمد بن زهیر بن حرب معروف به ابن ابی خيثمه، متوفای سال ۲۷۹.

ابوعبدالله نعیم بن حماد مروزی، درگذشته سال ۲۸۸.

ابوحسین ابن منادی، متوفای سال ۳۳۶.

ابونعیم اصفهانی، درگذشته سال ۴۳۰.

ابوعلاء عطار همدانی، متوفای سال ۵۶۹.

عبدالغنی مقدسی، درگذشته سال ۶۰۰.

محبی الدین ابن عربی اندلسی، متوفای سال ۶۳۸.

سعدالدین محمد بن مؤید حموی جوینی، درگذشته سال ۶۵۰.

ابوعبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی، متوفای سال ۶۵۸.

یوسف بن یحیی مقدسی، درگذشته سال ۶۵۸.

- ابن قیم جوزیه، متوفای سال ۶۸۵.
- بدرالدین نابلسی، درگذشته سال ۷۷۲.
- ابوالفداء ابن کثیر دمشقی، درگذشته سال ۷۷۴.
- جلال الدین سیوطی، متوفای سال ۹۱۱.
- شهاب الدین ابن حجر مکی، درگذشته سال ۹۷۴.
- علی بن حسام الدین متقی هندی، متوفای سال ۹۷۵.
- نورالدین علی قاری هروی، درگذشته سال ۱۰۱۴.
- مرعی بن یوسف مقدسی، متوفای سال ۱۰۳۳.
- محمد رسول برزنجی، درگذشته سال ۱۱۰۳.
- محمد بن اسماعیل صنعانی، متوفای سال ۱۱۸۲.
- علی بن محمد جمالی مغربی، درگذشته سال ۱۲۴۸.
- محمد حبیب الله شنقیطی، متوفای سال ۱۳۶۳.
- محمد بن علی شوکانی قاضی، متوفای سال ۱۲۵۰.
- شهاب الدین احمد حلوانی، درگذشته سال ۱۳۰۸.
- احمد بن صدیق غماری، درگذشته سال ۱۳۸۰.

عالمان اهل سنت و صحّت و تواتر روایات امام مهدی علیه السلام

تعداد زیادی از بزرگان اهل سنت به تواتر روایات مهدی یا صحت آن از طریق سندهای روایی خود تصریح کرده اند که از جمله آن ها می توان از این افراد نام برد:

- محمد بن عیسی ترمذی درگذشته سال ۲۹۷
- محمد بن حسین آبری، متوفای سال ۳۶۳.
- ابو عبدالله حاکم نیشابوری درگذشته سال ۴۰۵
- ابوبکر بیهقی، متوفای سال ۴۵۸.
- فراء بغوی متوفای سال ۵۱۰ ، ۵۱۶.
- ابن اثیر جزری نگارنده *النهایه* درگذشته سال ۶۰۶.
- شمس الدین ذهبی، درگذشته سال ۷۴۸.
- نورالدین هیثمی، درگذشته سال ۸۰۷.
- شهاب الدین ابن حجر عسقلانی، متوفای سال ۸۵۲.
- جلال الدین سیوطی، درگذشته سال ۹۱۱.

مهدی از این امت است

طبق مفاد روایات متواتر «مهدی» از این امت است و همه مسلمانان از گذشته تاکنون بر این باور بوده اند.

البته در مورد حدیث «مهدی نیست مگر عیسی بن مریم» که در سنن ابن ماجه آمده، باید گفت: پیشوایان علم حدیث و دانشمندان علم رجال، به ضعف بودن این حدیث تصریح کرده اند. ابن ماجه در این مورد می گوید:

یونس بن عبدالأعلی، از محمد بن ادريس شافعی، از محمد بن خالد جندی، از ابان بن صالح، از حسن، از انس بن مالك برای ما چنین نقل کرد: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

هر چه دنیا، پیش رود بر سخنی ها افزوده می شود، دنیا به انسان ها بیشتر پشت می کند و مردم روز به روز بخیل تر می شوند، قیامت زمانی خواهد آمد که مردم به بدی خو گرفته اند و مهدی، همان عیسی بن مریم است.<sup>۷</sup>

#### روایت نادرست و راویان غیر معتبر

به نظر ما روایات نقل شده از اهل بیت علیهم السلام و دیگر روایاتی که در زمینه امام مهدی علیه السلام به طور متواتر توسط اهل سنت، نقل شده، نادرست بودن این حدیث را آشکار می سازد؛ از این رو بزرگانی هم چون حاکم نیشابوری، بیهقی و دیگران حدیث مذکور را ضعیف دانسته اند.<sup>۸</sup>

#### ۱ . محمد بن خالد جندی

از طرف دیگر علمای اهل سنت به نقد راویان آن پرداخته اند. آنان نوشته اند: یکی از راویان این حدیث، محمد بن خالد جندی است. او تنها راوی این حدیث است، از این رو به هنگام نوشتن شرح حال او، حدیث مذکور را هم آورده اند.

مزّی می نویسد: محمد بن خالد جندی صنعانی مؤذن، از ابان بن صالح، از حسن، از انس روایت کرده است که مهدی، همان عیسی بن مریم است... .

این حدیث توسط ابن ماجه ثبت و ضبط شده است... .

ابوبکر بن زیاد می گوید:

هذا حدیث غریب؛

کمتر کسی به نقل این حدیث پرداخته است... .

۷ . سنن ابن ماجه: ۲ / ۱۳۴۰ .

۸ . التاج الجامع للأصول: ۵ / ۳۴۱ .

حافظ ابوبکر بیهقی می نویسد: این حدیث را تنها محمد بن خالد جندی روایت کرده است. ابو عبدالله حافظ می گوید: محمد بن خالد، مردی ناشناخته است و علما بر سر افرادی که بین جندی و رسول الله صلی الله علیه وآله واسطه در نقل این حدیث هستند اختلاف نظر دارند...<sup>۹</sup> ذهبی نیز در این باره اظهار نظر کرده است. وی می نویسد: شافعی از محمد بن خالد جندی روایت نقل نموده و خود محمد بن خالد نیز از ابان بن صالح روایت کرده است. ازدی می گوید: احادیث او مورد قبول نیست. ابو عبدالله حاکم نیشابوری می نویسد: او فردی ناشناخته است. آن گاه ذهبی چنین می نویسد: به نظر من حدیث محمد بن خالد جندی که «مهدی، همان عیسی بن مریم است» و توسط ابن ماجه نقل شده، حدیثی منکر و ناشناخته به شمار می آید...<sup>۱۰</sup> ابن حجر در این باره می نویسد: محمد بن خالد جندی - با فتح حرف جیم و نون - مؤذن، ناشناس و جزء طبقه هفتم محدثان به شمار می آید، وی از راویان سنن ابن ماجه قزوینی است.<sup>۱۱</sup>

## ۲ . ابان بن صالح

گرچه اهل سنت می گویند: همه علمای ما بر این عقیده اند که «ابان بن صالح» مورد اطمینان است؛ اما چنان که ابن حجر نقل می کند ابن عبدالبرّ و حافظ ابن حزم او را ضعیف دانسته اند.<sup>۱۲</sup> ذهبی می نویسد: ابن صلاح در *امالی* خود می نویسد: گفته شده: ابان بن صالح، هیچ حدیثی از حسن نشنیده است.<sup>۱۳</sup>

## ۳ . حسن بصری

منظور از «حسن»، همان حسن بصری معروف و مشهور است که در برخی کتاب ها او را در شمار دشمنان حضرت علی علیه السلام قرار داده اند؛ از این رو در روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام رسیده، او مورد سرزنش قرار گرفته است، تا جایی که برخی از علما این روایات را متواتر دانسته اند.<sup>۱۴</sup>

۹ . تهذیب الکمال: ۲۵ / ۱۵۱ .

۱۰ . میزان الاعتدال: ۳ / ۵۳۵ .

۱۱ . تقریب التهذیب: ۲ / ۱۵۷ .

۱۲ . تهذیب التهذیب: ۱ / ۸۲ .

۱۳ . میزان الاعتدال: ۳ / ۵۳۵ .

۱۴ . تنقیح المقال: ۱ / ۲۶۹ .



از طرفی اهل سنت نیز با آن که در صحاح شش گانه از او، روایاتی را نقل کرده اند و او را در شمار زاهدان هشتگانه قرار داده اند، اما در عین حال تأکید کرده اند که روایات مرسل او فراوان بوده و بسیار تدلیس<sup>۱۵</sup> می کرد.<sup>۱۶</sup>

#### ۴ . یونس بن عبدالأعلی

علمای اهل سنت، گرچه یونس بن عبدالأعلی را مورد اطمینان دانسته اند، اما او در این روایت، به دروغگویی متهم شده است.

حافظ مزّی در این باره می نویسد:

حافظ ابوالقاسم در *تاریخ مدینه دمشق* به سند خود از احمد بن محمد بن رشدین، از ابوالحسن علی بن عبیدالله واسطی چنین نقل می کند: محمد بن ادريس شافعی را در خواب دیدم و از او شنیدم که می گفت: یونس در حدیث جندی — یعنی حدیثی که توسط حسن از قول انس پیرامون مهدی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت داده شده است — به دروغ از زبان من سخن گفته است. شافعی در این باره می گوید: این حدیث از احادیث من نیست و من آن را نقل نکرده ام، بلکه یونس به دروغ آن را به من نسبت داده است.<sup>۱۷</sup>

از این گذشته، ذهبی می نویسد: این حدیث، ضعف دیگری نیز دارد و آن این که...<sup>۱۸</sup>

عیسی علیه السلام در حضور امام مهدی علیه السلام

در مقابل این حدیث ساختگی، احادیث صحیح و فراوانی این حقیقت را در دل خود جای داده اند که به هنگام ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام، عیسی بن مریم علیهما السلام از آسمان فرود می آید و پشت سر آن حضرت نماز می گزارد. برای نمونه چند حدیث می آوریم.

بخاری و مسلم به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین نقل کرده اند:

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

---

۱۵ . تدلیس در اصطلاح علم حدیث در يك تقسیم بندی کلی دو نوع است:

الف) تدلیس در اسناد، به این معناست که راوی، حدیث را از کسی نقل می کند که او را ندیده یا حدیث را از او نشنیده باشد، یا يك راوی ضعیف را اسقاط کند، تا حدیث «حسن» یا «صحیح» تلقی شود. در مورد تدلیس گفته شده است: تدلیس برادر دروغ است.

ب) تدلیس در صفات راوی توسط ناقلان، به این معناست که به قصد مخفی داشتن حقیقت، راوی را با صفاتی یا کنیه ای غیر واقعی وصف کند یا بنامد.

۱۶ . *تقریب التهذیب*: ۱ / ۱۶۵.

۱۷ . *تهذیب الکمال*: ۲۵ / ۱۴۹.

۱۸ . *میزان الاعتدال*: ۳ / ۵۳۵.

## کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم وإمامکم منکم؛<sup>۱۹</sup>

چگونه خواهید بود هنگامی که عیسی بن مریم در میان شما فرود آید در حالی که امام شما کسی از خود شما باشد؟ احمد بن حنبل شیبانی نیز در این باره به سند خود حدیثی را نقل می کند که نام دجال در آن آمده است. وی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

فإذا هم بعیسی بن مریم فتقام الصلاة، فیقال له: تقدّم یا روح الله!

فیقول: لیتقدم إمامکم فیصلّ بکم؛<sup>۲۰</sup>

در این هنگام عیسی بن مریم را می بینند و هنگام نماز می رسد و مردم برای اقامه نماز جمع می شوند، به عیسی می گویند: ای روح الله! پیشاپیش ما بایست.

عیسی می گوید: باید امام شما پیشاپیش شما بایستد و امام جماعت باشد.

مناوی می نویسد:

عیسی علیه السلام به هنگام نماز صبح بر روی مناره سفید واقع در شرق دمشق، فرود می آید و امام مهدی علیه السلام را در حال آماده شدن برای اقامه نماز می بیند. در این هنگام امام مهدی علیه السلام، متوجه حضور او می شود و عقب می رود تا عیسی علیه السلام امام جماعت باشد.

اما عیسی علیه السلام ایشان را پیشاپیش قرار می دهد و خود پشت سر وی نماز می گزارد، و ه که چه فضل و شرف بزرگی نصیب این امت شده است!<sup>۲۱</sup>

ابوالحسن آبری پیرامون امام مهدی علیه السلام می نویسد:

بسیاری از روایان، اخبار متواتر و مستفیضی را از قول رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره مهدی علیه السلام نقل کرده اند. در این احادیث آمده است که مهدی علیه السلام در شمار اهل بیت پیامبر قرار دارد، هفت سال حکومت می کند، زمین را از عدل و داد پر می نماید. در آن دوران، عیسی بن مریم ظهور می کند و در دروازه «لد» در سرزمین فلسطین، برای قتل دجال به یاری او می شتابد. مهدی علیه السلام امامت جماعت این امت را بر عهده می گیرد و در طول زندگانی او عیسی صلوات الله علیه پشت سر او نماز می گزارد.<sup>۲۲</sup>

جلال الدین سیوطی در پاسخ به منکران این مسأله می نویسد:

سخنان اینان بسیار شگفت آور است؛ چرا که نماز خواندن عیسی علیه السلام به امامت امام مهدی علیه السلام، در تعدادی از روایات صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است. رسول خدا

۱۹. صحیح بخاری: ۴ / ۱۴۳، باب نزول عیسی علیه السلام من کتاب بدء الخلق، صحیح مسلم: ۱ / ۹۴.

۲۰. مسند احمد: ۳ / ۳۶۷.

۲۱. فیض القدر - شرح الجامع الصغیر: ۶ / ۱۷.

۲۲. تهذیب الکمال: ۲۵ / ۱۴۹.

پیامبری است صادق که راستگویی او را همگان تأیید می کنند و همه پیش بینی های ایشان تحقق می یابد.<sup>۲۳</sup>

### بطلان دیدگاه تفتازانی

بنابر آن چه آوردیم نادرستی و بطلان دیدگاه سعدالدین تفتازانی نیز روشن شد، چرا که او می گوید:

این که می گویند: عیسی به مهدی اقتدا می کند و یا بالعکس، معتبر و مستند نیست و نباید به آن اطمینان نمود.<sup>۲۴</sup>

### مهدی علیه السلام از عترت پیامبر و اهل بیت او

مطلب قابل بحث دیگر این که حضرت امام مهدی علیه السلام از اهل بیت علیهم السلام است. رسول خدا صلی الله علیه وآله به صراحت بیان می دارد که مهدی علیه السلام از اهل بیت ایشان است. این که مهدی علیه السلام از اهل بیت است، به صورت متواتر در احادیث پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مورد تأکید قرار گرفته است، هم چنان که پیش تر این مطلب را در عبارات بعضی از علمای اهل سنت مشاهده نمودید... حال به برخی از این احادیث اشاره می کنیم:

احمد بن حنبل، ابوداوود، ترمذی و دیگران با عبارات مختلف این روایت را ذکر کرده اند که ما به نقل آن از **مسند احمد** بسنده می کنیم، او این گونه آورده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يلي رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي;<sup>۲۵</sup>

قیامت برپا نخواهد شد مگر آن که پیش از آن، مردی از اهل بیت من که هم نام من است، سرپرستی جامعه را به عهده می گیرد.

ابن ماجه در باب «خروج المهدي» می نویسد:

على عليه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

المهدي منّا أهل البيت يصلحه الله في ليلة;<sup>۲۶</sup>

مهدی از ما اهل بیت است که خداوند کار او را در يك شب، سامان می دهد.

۲۳ . الحاوی للفتاوی: ۲ / ۱۶۷.

۲۴ . شرح المقاصد: ۵ / ۳۱۳.

۲۵ . مسند احمد: ۱ / ۳۷۶، سنن ابی داوود: ۴ / ۱۵۱، صحیح ترمذی: ۳ / ۳۴۳.

۲۶ . سنن ابن ماجه: ۲ / ۱۳۶۷.

احمد بن حنبل نیز در این باره حدیثی را از ابوسعید خدری نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لا تقوم الساعة حتى تمتلئ الأرض ظلماً وعدواناً.

قال: ثم يخرج رجل من عترتي - أو من أهل بيتي - يملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وعدواناً؛<sup>۲۷</sup>

قیامت برپا نخواهد شد مگر آن که زمین از ظلم و تجاوز پر شود، آن گاه مردی از عترت - یا اهل بیت<sup>۲۸</sup> - من ظهور می کند و پس از فراگیر شدن ظلم و تجاوز، زمین را از عدل و داد پر می سازد.

حاکم نیشابوری نیز همین حدیث را با همین سند و با عبارت «اهل بیته؛ اهل بیت من» نقل کرده، آن گاه می نویسد:

این حدیث شرایط صحّت از نظر بخاری و مسلم را داراست، اما آن ها این حدیث را در صحیح خویش ثبت نکرده اند.

شمس الدین ذهبی نیز در تلخیص خود، با دیدگاه حاکم نیشابوری موافقت کرده است.<sup>۲۹</sup> حاکم نیشابوری در جای دیگری همین حدیث را با لفظ «من عترتی؛ از عترت من» از ابوسعید خدری نقل می کند و می گوید: این حدیث شرایط صحّت از نظر مسلم را داراست. ذهبی نیز این دیدگاه حاکم را تأیید کرده است.<sup>۳۰</sup>

مهدی علیه السلام از فرزندان فاطمه علیها السلام

دسته ای دیگر از روایات، مهدی علیه السلام را از فرزندان فاطمه علیها السلام دانسته اند. در زیر این روایات را می آوریم:

ابوداوود، ابن ماجه و دیگران با عبارات مختلف نقل می کنند که امّ سلمه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

المهدي من عترتي من ولد فاطمة؛<sup>۳۱</sup>

مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است.

۲۷ . مسند احمد: ۳ / ۳۶ .

۲۸ . تردید از راوی است.

۲۹ . المستدرک علی الصحیحین (چاپ شده به همراه تلخیص المستدرک ذهبی): ۴/۵۵۷ .

۳۰ . همان: ۴ / ۵۵۸ .

۳۱ . التاج الجامع للأصول: ۵ / ۳۴۳، سنن ابی داوود: ۲ / ۳۱۰ و ر.ك: المستدرک علی الصحیحین: ۴ / ۵۵۷، سنن ابن ماجه: ۲

حاکم نیشابوری و ذهبی نیز از سعید بن مسیب روایت کرده اند که امّ سلمه می گوید:  
از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که از مهدی علیه السلام یاد می کرد و می فرمود:

نعم، هو حقّ وهو من بني فاطمة؛<sup>۳۲</sup>

آری، او يك حقیقت و از فرزندان فاطمه است.

صاحب کتاب **التاج** اسناد ابوداود و حاکم نیشابوری را صحیح دانسته است.<sup>۳۳</sup>

**مهدی علیه السلام از فرزندان امام حسین علیه السلام**

شیعه اثنا عشری بر این باور است که مهدی از نسل امام شهید سبط پیامبر ابا عبدالله الحسین علیه السلام است. روایات آنان نیز در این زمینه در حد تواتر است. بخشی از روایات اهل سنت نیز با این روایات شیعه همسو و موافق است. بنابراین، بین شیعه و سنی در این زمینه اتفاق نظر وجود دارد. هم چنان که در ادامه نام تعدادی از علمای نامدار اهل سنت در علم حدیث و تاریخ و دیگر علوم را می آوریم که معتقدند مهدی موعود، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و از نسل امام حسین علیه السلام است.

#### دیدگاه متفاوت

با این حال، روایاتی در کتاب های اهل سنت وجود دارد که بیان می کند مهدی از نسل سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه وآله؛ یعنی حضرت امام حسن علیه السلام است. به همین دلیل گروهی از آنان نیز این دیدگاه را برگزیده اند.

#### ۱. دیدگاه شیخ علی قاری

شیخ علی قاری از جمله دانشمندان اهل سنت است که این دیدگاه را پذیرفته است. وی در این باره می نویسد:

«در این که او از فرزندان حسن است یا حسین، اختلاف نظر وجود دارد. ممکن است وی؛ هم از نسل حضرت امام حسن و هم حسین باشد.»

چنین به نظر می رسد که وی از پدر به امام حسن و از مادر به امام حسین منسوب است. همانند آن چه که درباره دو فرزند ابراهیم؛ یعنی اسماعیل و اسحاق اتفاق افتاد؛ آن جا که تمامی

۳۲ . المستدرک علی الصحیحین (چاپ شده به همراه تلخیص المستدرک ذهبی):

۵۵۷ / ۴

۳۳ . التاج الجامع للأصول: ۵ / ۳۴۳.

پیامبران بنی اسرائیل از نسل اسحاق بودند و از نسل اسماعیل تنها پیامبر ما به پیامبری برگزیده شد که به تنهایی در جای همه آنان نشست و چه نیک جایگزینی شد و به مقام خاتم الانبیائی رسید. در این جا هم همین گونه است از آن جایی که بیشتر امامان و بزرگان از نسل حسین علیه السلام بوده اند، برای این که کفه طرف حسن علیه السلام سنگین گردد مناسب است به او فرزندی عطا شود تا خاتم اولیا گردد و جای همه آن برگزیدگان و اصفیا را بگیرد. علاوه بر این گفته شده: زمانی که امام حسن علیه السلام از مسند خلافت ظاهری پایین آمد — هم چنان که در فضایل او در احادیث نبوی نیز این مطلب آمده — ولایت مرتبه قطبیه به او عطا شد. بنابراین مناسب است که از جمله این مرتبه والا، این باشد که مهدویت به او منسوب باشد. همان مهدویت که در مقام با نبوت عیسای پیامبر همتراز است و باعث اعتلای کلمه اسلام و دین پیامبر — که هزاران سلام و درود بر او باد — می شود. در حدیث ابی اسحاق از علی علیه السلام خواهیم آورد که همین معنا را تصریح می کند. و خدا آگاه تر است».<sup>۳۴</sup>

### بررسی و نقد این دیدگاه

ما نقد و پاسخ سخنان شیخ علی قاری را در سه محور پی می گیریم:

**نخست آن که داستان «مهدی» از امور غیبی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن خبر داده است؛** همان گونه که ایشان از قبر و قیامت و احوال آن و نیز فتنه ها و جنگ ها و نشانه های قیامت و قضایای مربوط به دجال و دیگر امور، خبر داده اند. روشن است که در این گونه امور اعتقادی روا نیست که جز بر روایات صحیح و متقن که از ایشان رسیده، اعتماد شود. بنابراین، دیگر جایی برای چنین استحسان ها و تخیلاتی که در کلام شیخ علی قاری آمده، نیست؛ عباراتی که زائیده افکار فاسد و خیالات واهی است. نتیجه سخن این که جایز نیست با استناد به «چنین گفته شده» و «مناسب است که این گونه باشد» و سخنانی از این دست، عقیده ای را بپذیریم.

**دوم آن که شیخ علی قاری بیان داشت که چون امام حسن علیه السلام در برابر معاویه از خلافت چشم پوشید خداوند نیز مهدی را از فرزندان او قرار داد.** اما این سخن را اهل سنت در مقابل آن روایات اهل بیت علیهم السلام ساخته اند که در آن آمده: به دلیل جانفشانی و شهادت امام حسین علیه السلام در راه خدا و حفظ دین از نیرنگ منافقان بنی امیه و دیگران، خداوند مهدی را از نسل او قرار داده است.

سوم آن که شیخ علی قاری گفت: «در حدیث ابی اسحاق خواهد آمد...» این سخن نشان می‌دهد که مهم‌ترین دلیل کسانی که معتقدند مهدی از نسل امام حسن علیه السلام است نه امام حسین علیه السلام، همین حدیث است.

ما در این جا به طور مفصل به بحث درباره آن می‌پردازیم:

صاحب کتاب *المشکاة* از ابواسحاق چنین نقل می‌کند:

روزی حضرت علی علیه السلام به پسرش حسن علیه السلام نگاه کرد و فرمود: این پسر، به فرموده رسول خدا صلی الله علیه وآله سید و سرور است و از نسل او مردی خواهد آمد که هم نام پیامبر شماسست، او در اخلاق به رسول خدا صلی الله علیه وآله شباهت دارد، اما از نظر قیافه و اندام با ایشان متفاوت است.

آن گاه آن حکایت را که او زمین را از عدل و داد پر می‌کند، نقل کرد.

ابوداود این روایت را نقل کرده، اما حکایت مذکور را نیاورده است.<sup>۳۵</sup>

قاری در شرح کتاب *مشکاة المصابیح* در ذیل این حدیث می‌نویسد:

این حدیث به روشنی، سخنان پیشین ما را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که مهدی از فرزندان حسن علیه السلام است و برای جمع بین این روایت و روایات دیگر باید گفت: مهدی تنها از طرف مادر، به حسین علیه السلام منتسب است.

بر این اساس، سخن شیعیان مبنی بر این که «مهدی، محمد بن حسن عسکری، قائم و منتظر است، چرا که وی به اتفاق همگان از نسل حسین علیه السلام است» از اعتبار ساقط می‌شود. ممکن است برخی چنین ادعا کنند: شاید علی علیه السلام، در مورد شخصی غیر از مهدی سخن گفته باشد.

در پاسخ باید گفت: حکایت «زمین را از عدل و داد پر می‌کند»، این ادعا را باطل می‌نماید؛ چرا که در میان سادات حسینی و حسنی، مهدی موعود تنها کسی است که به عنوان پرکننده عدل و داد در زمین، شناخته می‌شود.<sup>۳۶</sup>

در منابع شش گانه ای که اهل سنت آن‌ها را صحاح می‌نامند جز حدیث پیشین، هیچ دلیل دیگری مبنی بر این که «مهدی» از فرزندان «حسن» است، وجود ندارد. این حدیث نیز تنها در *سنن ابی داود* ثبت شده است.

۳۵. مشکاة المصابیح: ۳ / ۱۵۰۳.

۳۶. مرقاة المفاتیح فی شرح مشکاة المصابیح: ۵ / ۱۶۸.

ابن اثیر می نویسد: ابوداؤد از ابواسحاق عمرو بن عبدالله سبعی این گونه نقل می کند: «علی علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام نگاه کرد و... آن گاه آن حکایت را که او زمین را از عدل و داد پر می کند، ذکر نمود»، ابوداؤد این روایت را ثبت کرده، اما حکایت مذکور را نیاورده است.<sup>۳۷</sup>

## ۲. حدیثی دیگر و دیدگاه شیخ منصور

شیخ منصور می نویسد:

نقل شده است: روزی علی علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام نگاه کرد و فرمود: این پسر، به فرموده رسول خدا صلی الله علیه وآله سید و سرور است و از نسل او مردی خواهد آمد که هم نام پیامبر شماسست، در اخلاق به رسول خدا صلی الله علیه وآله شباهت دارد، اما از نظر قیافه و اندام با ایشان متفاوت است.

هم چنین در روایت دیگری علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: مردی از ماوراء النهر ظهور خواهد کرد... .

این دو حدیث را ابوداؤد نقل کرده است.<sup>۳۸</sup>

### بررسی سند حدیث

به نظر ما کسانی که «مهدی» را از فرزندان امام «حسن علیه السلام» می دانند، حدیث مذکور را به عنوان تنها دلیل خود برای اثبات این ادعا مطرح می کنند، در این صورت تأمل در سند، لفظ و مفهوم این حدیث، اجتناب ناپذیر می نماید.

در مورد سند این حدیث باید گفت: در *سنن ابوداؤد* این گونه آمده است:

قال أبو داود: حدثت عن هارون بن المغيرة، قال: حدثنا عمرو بن أبي قيس، عن شعيب بن

خالد، عن أبي إسحاق، قال: قال علي عليه السلام... ثم ذكر قصة «يملأ الأرض عدلاً»؛<sup>۳۹</sup>

ابوداؤد می گوید: برای من نقل شده است که هارون بن مغیره، از عمرو بن ابوقیس، از شعیب بن خالد، از ابواسحاق

چنین روایت نمود که علی علیه السلام گفت... آن گاه آن حکایت را که «زمین را از عدل و داد پر می کند» ذکر نمود.

برای سست بودن این حدیث، قسمت آغازین و پایانی سند آن کافی است، چرا که ابوداؤد

می نویسد: «از هارون بن مغیره، برای من روایت شد»، حال باید پرسید: چه کسی این حدیث را

برای ابوداؤد نقل نموده است؟

۳۷ . التاج الجامع للأصول: ۱۱ / ۴۹.

۳۸ . همان: ۵ / ۳۴۳ و ۳۴۴.

۳۹ . سنن ابی داؤد: ۲ / ۲۰۸.



در پایان سند نیز نام ابواسحاق سبیعی دیده می شود که در دوران زندگی خود تنها يك بار علی علیه السلام را دیده و در آن يك بار نیز سخنی میان آن ها رد و بدل نشده بود. از این رو تردیدی نیست که ابواسحاق این روایت را از فرد دیگری شنیده است، اما در متن حدیث، نام و نشان این فرد وجود ندارد.

افزون بر این در حاشیه جامع الأصول از حافظ منذری چنین نقل شده است: منذری می گوید: این حدیث، منقطع<sup>۴۰</sup> است، زیرا ابواسحاق تنها يك بار علی علیه السلام را دیده و در آن يك بار هم با او سخن نگفته بود، هم چنین ابوداوود در آغاز این حدیث می گوید: «از هارون بن مغیره برای من روایت شد».

در حاشیه المشکاة نیز آمده است: اسناد این حدیث، ضعیف است.

#### بررسی متن حدیث

در مورد متن حدیث مذکور باید گفت:

هم آغاز و هم پایان حدیث، به صورت های متفاوت نقل شده است؛ به گونه ای که در آغاز آن برخی از «حسن» و برخی دیگر از «حسین» نام برده اند. قندوزی حنفی می نویسد: از ابواسحاق نقل شده است که علی علیه السلام به فرزندش حسین علیه السلام نگاه کرد و گفت: این فرزندم سید و سرور است... .

آن گاه آن حکایت را که «زمین را از عدل و داد پر می کند» نقل کرد.

ابوداوود این روایت را نقل کرده، اما حکایت مذکور را نیاورده است.<sup>۴۱</sup>

این روایت عیناً در جامع الأصول و المشکاة به نقل از ابوداوود آمده است با این تفاوت که به جای «حسن» نام «حسین» دیده می شود.

دیگر احادیث موجود پیرامون این مسأله که در برخی از کتاب های دیگر آمده نیز به همین اشکال مبتلا هستند. برای مثال سلمی شافعی در کتاب عقد الدرر فی أخبار المنتظر از اعمش، از ابووائل، حدیث ابواسحاق را روایت کرده است، اما نسخه های این کتاب با یکدیگر تفاوت دارند، به گونه ای که در نسخه اصلی و نیز نسخه استنساخ شده از خط نویسنده، آمده است: «به حسین علیه السلام نگاه کرد».

ولی در برخی نسخه های دیگر این کتاب، عبارت «به حسن علیه السلام نگاه کرد» دیده می شود. سلمی شافعی از کتاب صفة المهدي حافظ ابونعیم اصفهانی، حدیث حذیفه را که از کتاب نخائر العقبی اقتباس شده است، روایت می کند، اما در نسخه اصلی کتاب که به دست نوشت سلمی شافعی

۴۰ . به حدیثی که یکی از راویان در سلسله سند ذکر نشده باشد، منقطع گویند، ر.ک: درایة الحدیث: ۱۱۳.

۴۱ . ینابیع المودة: ۵۱۸.

نگاشته شده و هم چنین نسخه ای که از خط وی استنساخ شده، این گونه آمده است: «آن گاه با دستش بر شانه حسین علیه السلام زد».

ولی در برخی دیگر از نسخه ها نام «حسن علیه السلام» در برابر دیدگان خواننده قرار می گیرد.<sup>۴۲</sup> آیا این اختلاف به خاطر تشابه نگارشی دو واژه «حسن» و «حسین» به وجود آمده یا این که برخی مغرضان به عمد، اصل روایت را دستکاری کرده اند تا حقایق به همان شکلی که هست در اختیار امت قرار نگیرد و مسلمانان از روایات اهل بیت علیهم السلام که بیش از هر کس دیگری از سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاهی داشته و عالم ترین مردمان به علوم او هستند، محروم گردند؟ هر چند احتمال نخست، دور از انتظار نیست، اما احتمال دوم، درست تر به نظر می رسد؛ چرا که شواهد فراوانی به ویژه در ارتباط با اهل بیت علیهم السلام، این احتمال را تقویت می کند. در این مورد به خصوص، قرینه و دلیل مستحکمی وجود دارد که نشان می دهد برخی عالمان اهل سنت در جهت کتمان این حقیقت که «مهدی علیه السلام از فرزندان حسین علیه السلام است»، تلاش می کردند و یا دست کم از بیان صریح آن سرباز می زدند. اما این که علت رفتار این علما چه بوده است، خداوند بهتر می داند!

برای مثال، ابوالحسین احمد بن جعفر بن منادی و ابو عبدالله بن حماد — که هر دو از پیشوایان و حافظان اهل سنت هستند — از قتاده چنین روایت می کنند:

قتاده می گوید: به سعید بن مسیب گفتم: آیا مهدی حق است؟  
گفت: آری.

گفتم: از کدام قبیله است؟

گفت: از قریش.

گفتم: از کدام تیره قریش؟

گفت: از بنی هاشم.

گفتم: از کدام بنی هاشم؟

گفت: از فرزندان عبدالمطلب.

گفتم: از کدامیک از فرزندان عبدالمطلب؟

گفت: از فرزندان فاطمه.

گفتم: از کدامیک از فرزندان فاطمه؟

گفت: تا همین جا کافی است.<sup>۴۳</sup>

۴۲ . عقد الدرر فی أخبار المنتظر: ۲۳ و ۲۴.

۴۳ . همان: ۲۳.

حال باید پرسید: چرا «تا همین جا کافی است»؟ خدا بهتر می داند.  
اینک به بررسی قسمت پایانی این حدیث، می پردازیم، همان گونه که گذشت ابوداود می گوید:  
ثم ذکر قصّة، «بملاً الأرض عدلاً»؛

سپس آن حکایت را که «زمین را از عدل و داد پر می کند» ذکر کرد.

پرسش این جاست که چه کسی حکایت یاد شده را ذکر کرد؟  
همان گونه که ابن اثیر، خطیب تبریزی صاحب *المشكاة* و دیگران نیز گفته اند، ابوداود این حکایت را نقل نکرده است. علت این کار چه بوده است؟  
وانگهی صاحب کتاب *التاج* به طور کلی این قسمت از روایت را – یعنی «سپس آن حکایت را که «زمین را از عدل و داد پر می کند» نقل کرد» – از قلم انداخته است. این خود نشان می دهد که جمله یادشده، جزء حدیث نیست.

در اثبات و تأکید هر چه بیشتر این ادّعا همین بس که حافظ بیهقی در کتاب *البعث و النشور* روایت یاد شده را از قول ابواسحاق نقل می کند و بدون اشاره به جمله مذکور، این روایت را با عبارت «در اخلاق به رسول خدا صلی الله علیه وآله شباهت دارد، اما از نظر قیافه و اندام با ایشان متفاوت است»، پایان می دهد.<sup>۴۴</sup>

#### بررسی مفاد و مدلول حدیث

در مورد مفاد و مضمون روایت یاد شده باید گفت:

بعد از آن که دانستیم متن و کلمات این حدیث، دارای تشویش و اضطراب است، روشن می گردد که این حدیث، قابل اعتنا نیست. بنابراین، دیگر وجهی برای سخنان شیخ علی قاری باقی نمی ماند و ادّعی او مبنی بر این که حدیث یادشده، عقیده شیعه امامیه را از درجه اعتبار ساقط می کند، اعتبار ندارد.

هم چنین ایرادی که ایشان در قالب عبارت «ممکن است برخی ادّعا کنند که شاید علی علیه السلام...» بیان کرده، درست نیست؛ چرا که بر فرض ذکر واژه «حسن» در حدیث یادشده، معلوم نیست که عبارت «زمین را از عدل و داد پر می کند» توسط علی علیه السلام ایراد شده باشد.

خلاصه مطلب این که: حدیث ابو داود با فرض صحّت سند، هیچ دلالتی بر این دیدگاه بعضی از اهل سنت ندارد که مهدی از نسل امام حسن علیه السلام است... پیش از این ثابت شد که آنان در

کتاب های معتبر و مشهورشان فقط به این روایت استناد می کنند. حال آن که مقدار صلاحیت این روایت از نظر سند، دلالت و متن روشن گردید و پر واضح گشت که این روایت قابل استناد نیست.

#### حدیث های معتبر در عقیده راستین

از این رو باور شیعیان — و شمار فراوانی از اهل سنت — که معتقد هستند مهدی علیه السلام از نسل امام حسین علیه السلام است، عقیده حق می باشد و روایات متواتری نیز همین باور را تأیید می کنند. از جمله روایاتی که اهل سنت در این باره ذکر می کنند می توان به این روایات اشاره نمود:

**روایت نخست.** رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

**لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ وَدْيِ اسْمِهِ اسْمِي؛**

اگر تنها يك روز از عمر دنیا باقی مانده باشد خداوند آن روز را طولانی می کند تا مردی از فرزندانم را که هم نام من است در آن روز برانگیزد.

در این هنگام سلمان فارسی برخاست و گفت: ای رسول خدا! او از نسل کدام يك از فرزندان شماست؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله دستش را بر روی شانه امام حسین علیه السلام زد و فرمود:

**مَنْ وَدِّي هَذَا؛**

از نسل این فرزندم.

این روایت در منابع مختلف نقل شده است. از جمله ابوالقاسم طبرانی، ابونعیم اصفهانی در کتاب **الأربعین حديثاً في المهدي** علیه السلام و دیگران نقل کرده اند.<sup>۴۵</sup>

**روایت دوم.** رسول خدا صلی الله علیه وآله در آخرین روزهای زندگی خویش که در بستر بیماری به سر می برد به پاره تن خود حضرت زهرا علیها السلام چنین فرمود:

**مَا بِيكَ يَا فَاطِمَةُ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبَعَثَهُ نَبِيًّا؛ ثُمَّ أَطَّلَعَ ثَانِيَةً فَاخْتَارَ بَعْلَكَ.**

**فَأَوْحَى إِلَيَّ فَأَنْكَحْتَهُ إِيَّاكَ وَاتَّخَذْتَهُ وَصِيًّا.**

**أَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ بِكَرَامَةِ اللَّهِ إِيَّاكَ زَوَّجَكَ أَعْلَمَهُمْ عِلْمًا، وَأَكْثَرَهُمْ حِلْمًا، وَأَقْدَمَهُمْ سَلْمًا؛**

۴۵ . المعجم الكبير: ۱۰ / ۱۶۶، حديث ۱۰۲۲۲ و ر.ك: المنار المنيف، ابن القيم: ۱۴۸، عقد الدرر في اخبار المنتظر: ۲۴، فراند

السمطين: ۲ / ۳۲۵، القول المختصر: ۷.

فاطمه! چرا گریه می کنی؟ مگر نمی دانی که خداوند به زمین نگاهی افکند، پدرت را از میان اهل زمین برگزید و او را به پیامبری مبعوث کرد؛

و دیگر بار خداوند به زمین نگاه کرد، همسر تو را برگزید. پس من به وحی فرمودم که تو را به ازدواج او درآوردم و او را به عنوان وصی خود انتخاب نمودم.

مگر نمی دانی که خداوند برای تعظیم و بزرگداشت تو کسی را به همسرت درآورد که نخستین مسلمان، عالم ترین و بردبارترین مردم است؟

در این هنگام فاطمه علیها السلام خندید و شاد شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله که می خواست پیش از پیش فاطمه علیها السلام را خوشحال کند به او فرمود:

**وَمَنْ مَهْدِي الْأُمَّةِ الَّذِي يَصَلِّي عَيْسَى خَلْفَهُ؛**

افزون بر این، مهدی این امت که عیسی پشت سرش نماز می گزارد، از ماست.

آن گاه دست بر شانه امام حسین علیه السلام نهاد و فرمود:

**مَنْ هَذَا مَهْدِي الْأُمَّةِ؛**

مهدی این امت از نسل این است.

ابوالحسن دارقطنی، ابوالمظفر سمعانی، ابو عبدالله گنجی و ابن صباغ مالکی این روایت را نقل کرده اند.<sup>۴۶</sup>

روایت سوم. عبدالله بن عمرو می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

**يُخْرِجُ الْمَهْدِيَّ مِنْ وَدِّ الْحُسَيْنِ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ، لَوْ اسْتَقْبَلْتَهُ الْجِبَالُ لَهَدَمَهَا وَاتَّخَذَ فِيهَا طَرِيقًا؛**

مهدی که از فرزندان حسین است، از سمت مشرق، قیام و ظهور می کند و اگر کوه ها در برابر او قرار گیرند آن ها را نابود و راه هایی در دل آن ها ایجاد خواهد نمود.

این روایت را حافظان حدیث اهل سنت هم چون نعیم بن حماد، طبرانی، ابونعیم اصفهانی و مقدسی نگارنده کتاب **عقد الدرر فی أخبار المنتظر** نقل کرده اند.<sup>۴۷</sup>

مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام

اینک نام برخی از علمای اهل سنت را که معتقدند مهدی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، می آوریم.

---

۴۶ . **البيان في أخبار صاحب الزمان** تأليف گنجی شافعی (چاپ شده در ضمن **كفاية الطالب**): ۵۰۲، **الفصول المهمة** تأليف ابن صباغ مالکی: ۲۹۶.

۴۷ . **الفتن**: ۱ / ۱۷۱، حدیث ۱۰۹۵، **عقد الدرر فی أخبار المنتظر**: ۲۸۲، به نقل از طبرانی و ابونعیم اصفهانی. برای آگاهی بیشتر ر.ك: **الحوای للفتاوی**: ۲ / ۶۶. در این منبع این روایت به نقل از ابن عساکر آمده است.

شمار فراوانی از علمای بزرگ حدیث، تاریخ، عرفان و تصوف اهل سنت تصریح نموده اند که مهدی همان فرزند حسن بن علی عسکری علیهما السلام است. همچنان که تصریح کرده اند او به دنیا آمده است.

اکنون به برخی از این علما اشاره می کنیم:

احمد بن محمد بن هاشم بلاذری، متوفای سال ۲۷۹.

ابوبکر عمر بیهقی، متوفای سال ۴۵۸.

ابومحمد عبدالله بن خشّاب، درگذشته سال ۵۶۷.

ابن آزرق تاریخ نگار، متوفای سال ۵۹۰.

ابن عربی اندلسی، درگذشته سال ۶۳۸.

کمال الدین ابن طلحه، متوفای سال ۶۵۲.

سبط ابن جوزی، متوفای سال ۶۵۴.

ابو عبدالله گنجی شافعی، متوفای سال ۶۵۸.

صدرالدین قونوی، متوفای سال ۶۷۲.

شمس الدین ابن خلکان، متوفای سال ۶۸۱.

صدرالدین حموئی، متوفای سال ۷۲۳.

عمر بن وردی، متوفای سال ۷۴۹.

صلاح الدین صفدی، درگذشته سال ۷۶۴.

شمس الدین ابن جزری، متوفای سال ۸۳۳.

ابن صباغ مالکی، متوفای سال ۸۵۵.

جلال الدین سیوطی، متوفای سال ۹۱۱.

شیخ عبدالوهاب شعرانی، متوفای سال ۹۷۳.

ابن حجر مکی، متوفای سال ۹۷۴.

شیخ علی قاری، متوفای سال ۱۰۱۳.

شیخ عبدالحق دهلوی، درگذشته سال ۱۰۵۲.

شاه ولی الله دهلوی، متوفای سال ۱۱۷۶.

شیخ قندوزی حنفی، متوفای سال ۱۲۹۴.

نگاهی به دیدگاه ابن تیمیه و پاسخ به سخنان وی

از آن چه پیش تر بیان کردیم به خوبی روشن می شود که سخنان ابن تیمیّه پندارهای باطل و ادّعاهای واهی بیش نیست.

وی گفت:

«محمد بن جریر طبری، عبدالباقی بن قانع و دیگر علمای تاریخ و تبارشناسی بر این باورند که حسن بن علی عسکری، هیچ فرزند و ذریه ای از خود به جا ننهاده».<sup>۴۸</sup>  
در ردّ دیدگاه ابن تیمیّه و نسبتی که به طبری داد و گفت که: «او معتقد است از امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی به جای نمانده است» می گوئیم:

**نخست آن که** در مسائلی با این درجه از اهمیت، باید به اهل بیت پیامبر و کسانی که از آن ها هستند و یا شیعیان آشنا به احوال آنان، مراجعه نمود؛ نه کسانی که هیچ ارتباط و پیوندی با ایشان ندارند، یا آنانی که از ایشان بریده و به دشمنی با آنان برخاسته اند.

**دوم آن که** پیش تر گذشت که از غیرشیعه، افراد فراوانی به زاده شدن امام مهدی علیه السلام فرزند حسن عسکری علیه السلام معتقد هستند.

**سوم آن که** پیش از این گفته شد که ابن تیمیّه این قول را به طبری، عبدالباقی و دیگر نسب شناسان، منتسب کرد.

محقق کتاب منهاج السنة، محمد رشاد سالم در پاورقی آن می نویسد:

استاد محب الدین خطیب در تعلیقه ای که بر کتاب *المنتقى من منهاج الاعتدال*<sup>۴۹</sup> زده، به واقعه ای اشاره نموده که در سال ۳۰۲ هجری اتفاق افتاده و طبری آن را در تاریخ خود آورده، این واقعه بیان کننده این مطلب است که از حسن عسکری علیه السلام فرزندی بر جای نمانده است.

عریب بن سعد قرطبی نیز در کتاب خود «*صلة تاریخ طبری*» همین واقعه را ذکر نموده است.<sup>۵۰-۵۱</sup>

این ناشر و محقق منهاج السنة در این پاورقی با اشاره به «یک اشاره» بسنده می کند. وی در پاورقی دیگر با اشاره به مطلبی که از وی نقل کردیم، چنین می نگارد: در آن جا اشاره کردم که عریب بن سعد قرطبی در «*صلة تاریخ طبری*» آورده که حسن بن علی عسکری علیهما السلام، فرزندی نداشته است.

اما خلاصه این ماجرا به نقل از تاریخ طبری<sup>۵۲</sup> کتاب الصلّه چنین است:

---

۴۸. منهاج السنة: ۴ / ۸۷.

۴۹. صفحه ۳، پاورقی شماره (۲).

۵۰. تاریخ طبری: ۸ / ۳۴ و ۳۵ چاپ قاهره، ۱۹۳۹م.

۵۱. منهاج السنة: ۱ / ۱۲۲، پاورقی چاپ جدید.

در زمان خلافت مقتدر عباسی، مردی ادعا کرد که محمد بن حسن و مهدی موعود است. مقتدر دستور داد ابن طومار، نقیب و نماینده طالبیین و نیز بزرگان آل ابوطالب را حاضر کردند.

ابن طومار از نسب او سؤال کرد. وی مدعی شد که محمد بن حسن بن موسی بن جعفر الرضا است و از بادیه آمده است.

ابن طومار به او گفت: اما حسن فرزندی نداشت، گروهی می گفتند: او صاحب فرزند بود و گروهی نیز می گفتند: وی فرزندی نداشت...<sup>۵۳</sup>.

رشاد سالم در ادامه سخن یکی از معاصران؛ یعنی دکتر احمد صبحی را در این باره نقل می کند...

آن چه آوردیم مطلبی است که این ناشر و محقق کتاب منهاج السنة توانسته اند در تأیید سخن ابن تیمیه در نسبت دادن قول بی فرزند بودن امام عسکری علیه السلام به طبری و دیگر تاریخ دانان و نسب شناسان، بیان کند!!

چنان که مشاهده می کنید خود ابن تیمیه هرگز مشخص نمی کند که سخن طبری و ابن قانع در کجا ذکر شده است؛ و نه حتی از یکی دیگر از تاریخ دانان و نسب شناسان نامی به میان نمی آورد؟ هم چنان که ناشر و تعلیق نویس بر آن کتاب نیز به هیچ وجه، کلام طبری و دیگران را نیاورده است. بلکه وی به همین سخن بسنده می کند که در «واقعه ای» که عریب بن سعد قرطبی آن را در کتاب **صله تاریخ طبری** آورده، این مطلب آمده است (!!!)

او در پاورقی اول به اشاره استاد محب الدین به «واقعه ای» که در سال ۳۰۲ هجری قمری رخ داده، اکتفا می کند و با تقلید از او به دروغ مدعی می شود که این واقعه در تاریخ طبری ذکر شده و «حتماً باید از حوادث سال مذکور باشد» و این بار نیز همانند او مدعی می شود این واقعه «بیان گر این است که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی نداشته است»، آن گاه اضافه می کند: «عریب نیز واقعه را در صله تاریخ ذکر کرده است».

گویا که این واقعه، هم در **تاریخ طبری** و **صله تاریخ طبری** در سال ۳۰۲ هجری قمری ذکر گردیده است.

اما در پاورقی دوم وی خبر را نه به «طبری»، بلکه به «عریب» نسبت می دهد و می گوید: پیش تر اشاره کردم که «عریب بن سعد قرطبی در صله تاریخ طبری ذکر کرده است که حسن بن علی عسکری علیه السلام فرزندی نداشته است».

وانگهی! او «واقعه» را به طور کامل نقل نمی کند، بلکه به بیان خلاصه این واقعه می پردازد...

۵۲. تاریخ طبری: ۱۱ / ۴۹ و ۵۰.

۵۳. همان: ۴ / ۸۷، پاورقی چاپ جدید.



پاسخ او را در چند محور می‌دهیم.

۱. قطع نظر از دیدگاه‌ها و ملاحظاتی که اهل سنت درباره طبری و کتابش دارند، به هیچ عنوان وی در «تاریخش» ذکر نکرده که حسن بن علی عسکری علیهما السلام بی‌فرزند بوده است. بنابراین نسبت دادن این سخن به او، دروغ است.
۲. کتاب *تاریخ طبری* به حوادث سال ۳۰۲ هجری پایان می‌پذیرد اما واقعه در آن وجود ندارد. این گفته نیز که واقعه در آن بخش ذکر شده، دروغ است.
۳. با فرض این که عبدالباقی بن قانع اموی بغدادی، دانشمندی تاریخدان و نسب‌شناس باشد و به فرض این که نسبت این انکار به او صحیح باشد، وی فردی غیرقابل اعتماد است؛ چرا که دو شخصیت برجسته اهل سنت؛ یعنی ذهبی و ابن حجر عسقلانی در کتاب‌های خود *میزان الاعتدال*<sup>۵۴</sup> و *لسان‌المیزان*<sup>۵۵</sup>، درباره او مطالبی آورده‌اند.
- ذهبی، در کتاب خود «*سیر اعلام النبلاء*» به شرح حال وی پرداخته و جز کلمات سرزنش‌آمیز و نسبت‌ضعف درباره وی، مطلب دیگری نقل نکرده است<sup>۵۶</sup>.
- از این گذشته به نظر می‌رسد که او نیز، چنین سخنی نگفته؛ چرا که در غیر این صورت، قطعاً شاگردان و پیروان ابن تیمیه، سخن او را ذکر می‌کردند. از این رو، این نسبت نیز، نسبتی دروغ است.
۴. خود ابن تیمیه، به جز این دو تن، نام هیچ کس دیگر از مورخان و نسب‌شناسان را ذکر نکرده؛ در حالی که اگر کس دیگری چنین گفته و منکر فرزند برای امام عسکری علیه السلام می‌شد، بی‌تردید پیروان ابن تیمیه آن را آشکار می‌ساختند. پس این نیز که گفت «...» و دیگر نسب‌شناسان و تاریخ‌دانان...» دروغ است.
۵. از طرفی عریب بن سعد (یا سعید)، صاحب کتاب *صلة تاریخ الطبری* نیز شخصیتی مجهول و ناشناخته است و به هیچ‌جه در کتاب‌های رجال‌شناسان سخنی از او به میان نیامده و در کتاب‌های حدیثی نیز، هیچ روایتی از او نقل نشده است.
- بنابراین، نمی‌توان به گزارش «واقعه‌ای» از مثل چنین شخصی، آن هم برای رد کردن مطلبی با این اهمیت، اعتماد کرد.
۶. علاوه بر این، عریب قرطبی نگفته است که حسن بن علی عسکری علیهما السلام فرزندی نداشت. پس نسبتی که در پاورقی دوم به او داده شده نیز به طور کامل دروغ است.

---

۵۴. *میزان الاعتدال*: ج ۲، ص ۵۳۲.

۵۵. *لسان‌المیزان*: ج ۳، ص ۳۳۸.

۵۶. *سیر اعلام النبلاء*: ج ۱۵، ص ۵۲۶.

۷. از طرفی، «واقعه ای» که در کتاب «صلّة تاریخ الطبری» نقل شده، سند ندارد.

بنابراین، استناد به واقعه ای با چنین سندی مخدوش، برای نفی و انکار يك امر اعتقادی و برای باطل کردن عقیده امامیه تنها از جاهلی سر می زند که شیوه استدلال را بلد نیست، یا فرد متعصبی است که بغض پیامبر خدا و اهل بیت او علیهم السلام را در سینه دارد.

۸. افزون بر آن، چنین واقعه ای با مولای ما امام مهدی علیه السلام و پدر بزرگوارشان امام حسن بن علی عسکری علیهما السلام هیچ رابطه ای ندارد. شاید به همین دلیل است که این دکتر پژوهش گر و ناشر منهای السنّة در پاورقی اول از بیان داستان و محل شاهد، خودداری کرده است. فراتر این که او در پاورقی دوم نیز پیش از این که داستان را به طور خلاصه بیاورد این جمله را می افزاید: «... مردی ادّعا کرد که محمّد بن حسن، مهدی موعود است».

البته به زودی روشن می شود که این دو جمله نیز دروغ است.

۹. اما آن «واقعه» همان گونه که در کتاب *صلّة تاریخ الطبری* طی حوادث سال ۳۰۲ هجری آمده، چنین است:

«در آن سال، مردی خوش لباس و خوش بو، در حالی که رو پوش پشمی به تن و کفش قرمز به پا و شمشیری تازه ساخت را حمایل کرده بود به درب خانه غریب دایی مقتدر، خلیفه عباسی آمد و در حالی که سوار بر اسب بود و نوجوانی هم به همراه داشت اذن ورود خواست، اما نگهبان اجازه ورود نداد.

اما آن مرد به سر نگهبان داد کشید و با شدت با وی برخورد کرد و از اسب پیاده و داخل خانه شد و در کنار دایی خلیفه نشست و بی آن که او را امیر خطاب کند بر او سلام کرد. غریب که از کار او ناخرسند گشته بود به او گفت: خدا تو را عزیز گرداند، چه کار داری؟ مرد گفت: من مردی از فرزندان علی بن ابی طالب هستم. می خواهم نصیحتی به خلیفه بکنم و باید حتماً به خود او بگویم...»

هر چه وزیر، نصر حاجب و دایی خلیفه تلاش کردند تا بدانند نصیحتش چیست، او از گفتن آن خودداری کرد تا سرانجام او را نزد خلیفه بردند....

مقتدر دستور داد تا این طومار نقیب و نماینده طالبیان و بزرگان آل ابوطالب را حاضر کردند... این طومار از نسب آن مرد پرسید:

او مدّعی شد که محمّد بن حسن بن علی بن موسی بن جعفر الرضا است و از بادیه آمده است. این طومار به او گفت: حسن فرزندی نداشت — در حالی که گروهی از مردم می گفتند: او صاحب فرزند بود و گروهی می گفتند: فرزندی نداشت —

در این هنگام مردم درباره کار او متحیر ماندند، تا سرانجام ابن طومار گفت: این شخص ادعا می کند که از بادیه آمده، در حالی که شمشیرش تازه ساخته و تزیین شده است. شمشیر را همراه کسی بفرستید تا به دارالطاق رود و دنبال سازنده اش بگردد.

در پی این سخن، کسی شمشیر او را نزد سازندگان شمشیر در باب الطاق برد، آن ها شمشیر را شناختند. سپس مردی را که آن را از يك صیقل دهنده شمشیر خریداری کرده بود حاضر نمودند و از او پرسیدند: این شمشیر را برای چه کسی خریداری کردی؟

گفت: برای مردی که معروف به ابن ضبعی که پدرش از یاران ابن فرات بود و از جانب او در شهر حلب رسیدگی به شکایات را عهده دار بود، فروخته است. این چنین بود که ضبعی شیخ را حاضر ساختند و در برابر آل ابوطالب با آن مدعی در کنار هم قرار دادند.

ضبعی اقرار کرد که مدعی، پسر اوست. این جا بود که مرد مدعی به شدت دچار اضطراب شد و زبانش از ترس بند آمد.

در این هنگام، پیرمرد در برابر وزیر شروع به گریه و زاری کرد تا این که فرزند او را بخشید و به او وعده داد تا از مجازات پسرش درگذرد و فقط او را زندانی و یا تبعید کند. در این زمان بنی هاشم فریاد برآوردند و گفتند: این شخص بایستی در بین مردم رسوا گردد و به شدیدترین نحو مجازات شود.

طبق دستور مدعی را حبس کردند، آن گاه در روز ترویبه و روز عرفه، او را بر شتری سوار کرده و در گوشه و کنار شهر گردانده و رسوایش کردند. سپس او را در ناحیه غربی، در زندان مصری ها زندانی کردند».<sup>۵۷</sup>

این تمام داستانی بود که در کتاب *صلة تاریخ الطبری* آمده است. اما این که آیا این داستان واقعیت دارد یا نه؟ خداوند عالم است.

در هر صورت، روشن است که در این مطلب، از مولای ما حضرت امام مهدی علیه السلام سخنی به میان نیامده است. بلکه آن شخص تنها ادعا می کند که او محمد بن حسن بن علی بن موسی بن جعفر الرضا علیهم السلام است.

واضح است که این غیر آن مهدی موعودی است که شیعه به او معتقد است و گروهی از غیرشیعیان نیز آن را می پذیرند؛ چرا که آن حضرت محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر صادق علیهم السلام است.

---

۵۷. صلة تاریخ الطبری، چاپ شده با تاریخ طبری، ر.ک: ج ۱۱، ص ۴۹ و ۵۰.

اما آن چیزی که این طومار و دیگر منکران، آن را انکار کردند — با فرض صحت خبر و درستی و معتبر بودن انکار ابن طومار و دیگران — فرزند نداشتن فردی به نام حسن بن علی بن موسی بن جعفر است.

بنابراین، ای دکتر باهوش! و ای استاد خطیب! چه ارتباطی بین این دو وجود دارد؟!

#### ادعای دیگر و پاسخ به آن

این تیمیه در بخش دیگری از سخن خود می گوید:

«امامیه که می پندارند که او فرزند داشته و مدعی هستند که وی در خردسالی در سامرا به سردابی داخل شده است ... چگونه کسی که به دلیل خردسالی، خودش و اموالش باید تحت سرپرستی و نظارت بزرگ تری باشد، می تواند امام معصوم همه مسلمانان باشد به گونه ای که احدی — مگر با ایمان به او — مؤمن شمرده نشود؟»

در پاسخ به این سخن باید گفت: بطلان این سخن پرواضح است، چرا که در امر امامت هم به مانند نبوت بلوغ شرط نیست. خداوند متعال در قرآن درباره عیسی علیه السلام می فرماید:

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا \* قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا \* وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا؛<sup>۵۸</sup>

(مریم) به او اشاره کرد؛ گفتند: چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟! (ناگاه عیسی زبان به سخن گشود

و) گفت: من بنده خدا هستم؛ او کتاب (آسمانی) به من داد؛ و مرا پیامبر قرار داده است و مرا — هر جا باشم — وجودی

پربرکت قرار داده و تا زمانی که زنده ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است.

#### چگونگی بهره بری از امام مهدی علیه السلام

این تیمیه در سخن دیگری درباره امام مهدی علیه السلام می گوید:

«از او، جدای از فرض وجود یا عدم وجود او، نه در امر دین و نه دنیا، بهره ای نمی برند؛

چنان که خودشان نیز در این مطلب اتفاق نظر دارند...»

در پاسخ به این سخن می گوییم:

این سخن، دروغی بیش نیست، آن چه همه شیعیان بر آن اتفاق نظر دارند این است که مردم در دین و در دنیا از او بهره مند می شوند؛ بلکه بهره مند شدن از او به وقوع پیوسته و هم چنان ادامه دارد؛ اما منافقان نمی دانند.

کوتاه سخن این که، عالمان شیعه در کتاب های مربوط به امامت این مطلب را اثبات کرده اند:

امامت از باب لطف بر خداوند واجب و لازم است و به راستی زمین هرگز از وجود امام خالی نمی ماند.

وجود امام لطف است و تصرفاتش در امور هم لطفی دیگر، اما پنهان بودن و عدم تصرفش در امور از ناحیه ماست.

همان گونه که رسالت هم بر خداوند واجب و لازم است و او پیامبران را در حالی که بشارت دهنده و بیم دهنده اند، مبعوث می کند تا مردم در برابر خداوند حجتی نداشته باشند تا آن ها که هلاک و گمراه می شوند، از روی اتمام حجت باشد و آن ها که زنده می شوند و هدایت می یابند از روی دلیل روشن باشد.

هم چنان که هرگاه از جانب خداوند فرستاده ای برای امت های پیشین می آمد و او را به غیر حق می کشتند خداوند پیامبر دیگری به سوی آن ها می فرستاد؛ حتی پیامبرانی بودند که در همان روز نخست دعوتشان کشته می شدند تا این که نوبت به پیامبر ما رسید. قوم او نیز به ستیز با ایشان برخاستند و به آزار و اذیت آن حضرت پرداختند تا جایی که فرمود:

ما أُوذِي نَبِيٍّ بِمِثْلِ مَا أُوذِيَتْ؛<sup>۵۹</sup>

هیچ پیامبری مثل من آزار و اذیت نشد.

از جمله این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در شعب ابی طالب محاصره کردند... اما در مدت سکونت در شعب، نبوت او باطل نشد... همین طور امامان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله رنج ها دیدند و به شهادت رسیدند، اما روی گرداندن مردم از آن ها و پیروی آنان از اهل فسق و فجور به عنوان خلفای پیامبر باعث نشد امامتشان باطل شود؛ همان طور که غیبت دوازدهمین امام نیز موجب نمی شود که امامت او باطل گردد.

آن چه گذشت خلاصه سخن در این مقام بود و تفصیل آن مجال دیگری می طلبد.

#### مسئله طول عمر

این تیمیه در قسمتی دیگر از سخن خود می گوید:

«این که یکی از مسلمانان چنین عمر طولانی داشته باشد، امری است که به جهت عادت جاری

در امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نادرستی و دروغ بودن آن مسلم است.

ما در میان مسلمانان کسی را سراغ نداریم که متولد شده و یکصد و بیست سال زندگی کرده باشد؛

چه رسد به این که کسی بخواهد عمری به این اندازه طولانی داشته باشد...»

در پاسخ به این سخن او می گوئیم:

خداوند متعال این قدرت را دارد تا از میان انسان ها هر که را و به هر اندازه که بخواهد زنده نگهدارد. امور خارق العاده ای که به خواست و اراده او در عالم روی می دهد بسیار زیادند و از شماره بیرون هستند. این مسأله نیز به امت یا قومی مشخص، اختصاص ندارد. چه کسی می تواند زندگی تمام کسانی را که در این امت متولد شده اند از آغاز تا پایان به طور کامل بررسی کند سپس مدّعی شود احدی در میان مسلمانان دیده نشده که صد و بیست سال عمر کرده باشد تا به این بهانه واهی هر کس را که این اندازه عمر کند متهم سازد که مسلمان نیست؟ به واقع آیا این است معنای آن حدیثی که از پیامبر روایت کرده اند و آن را صحیح شمرده اند که فرمود:

**عمر امتی من ستین سنة إلى سبعین سنة؛<sup>۶۰</sup>**

عمر امت من از شصت تا هفتاد سال است.

خلاصه این که عمر انسان ها به دست خداست و چنان چه مصلحت در این باشد که این انسان مدت طولانی زنده بماند، خدا او را زنده نگه می دارد، وگرنه هر زمان که مصلحت اقتضا کند او را می میراند و در این باره تفاوتی میان امت ها وجود ندارد.

بله، در امت های پیشین، مردم غالباً عمر طولانی داشته اند و البته کسانی از آن ها هم در جوانی می مردند. در این امت هم غالباً سن افراد به صد سال نمی رسد، ولی افرادی هم در میان آنان هستند که بسیار بیشتر از صد سال عمر می کنند؛ به طوری که داستان های زیادی درباره کسانی که عمری طولانی داشته اند در کتاب ها نگاشته شده است. حتی بعضی در این باره کتابی جداگانه تألیف کرده و آن را *المعمرون والوصایا* نامیده است.

افزون بر این، شمار بسیاری از بزرگان اهل سنت درباره طول عمر امام مهدی علیه السلام اظهار نظر کرده اند و به این دلیل به امامیه ایراد گرفته اند، برخی از آنان از این طریق، وجود امام مهدی علیه السلام را زیر سؤال برده و نفی کرده اند.

البته علمای شیعه با دلایل کامل و رسا به این شبهه به گونه ای دقیق پاسخ داده اند.<sup>۶۱</sup>

اشاره ای به طول عمر حضرت خضر علیه السلام

این تیمیه در ادامه سخنان خود می نویسد:

۶۰. صحیح ترمذی: ۳ / ۳۸۷؛ کنز العمال: ۱۵ / ۶۷۸.

۶۱. برای آگاهی بیشتر از این مطلب، به کتاب هایی که در این باره نگاشته شده مراجعه نمایید.

«هم چنین استدلال امامیه به زندگانی خضر نیز، استدلالی باطل اندر باطل است. چه کسی، در برابر آن ها تسلیم شده و می پذیرد که خضر زنده است؟ دیگر محققین از علما معتقدند که او وفات یافته است و بر فرض این که وی زنده باشد، او از جمله افراد این امت به شمار نمی آید.»  
در پاسخ به او می گوئیم:

استدلال به زندگی و بقای حضرت خضر علیه السلام تنها برای نشان دادن يك نمونه از مواردی است که حکمت الهی، ایجاب نموده فردی در این جهان، زنده و باقی بماند.

پیش از این نیز یادآور شدیم که این مطلب به امتی مشخص، اختصاص ندارد. چرا که معیار طولانی کردن عمرها فقط قدرت الهی و حکمتی خدایی است که آن را اقتضا کرده است. قدرت خدا را هیچ مسلمان مؤمنی انکار نمی کند. حکمت الهی نیز امری است که خداوند به آن عالم است...

حضرت خضر علیه السلام نیز یکی از بنی آدم است که خداوند تعالی خواسته تا او قرن های متمادی و تا زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله زنده باشد. به طوری که تعدادی از پیشوایان دانش حدیث روایت کرده اند که وی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله، به خانه آن حضرت وارد شد تا تسلیت بگوید.

این روایت همان گونه که بعضی از حافظان حدیث تصریح کرده اند از مواردی است که نشان می دهد او زنده و موجود است.<sup>۶۲</sup>

این حجر در *الإصابة فی معرفة الصحابة* عنوانی را به حضرت خضر نبی علیه السلام اختصاص داده و چنین می گوید:

«من از پیشینیان کسی را ندیده ام که او را در میان صحابه ذکر کرده باشد در حالی که بیشتر آنان آن چه را در اخبار درباره عمر زیاد و زنده بودن وی بیان شده، پذیرفته اند.»

آن گاه این حجر به طور مفصل به بحث درباره نسب، نبوت و نیز زندگی طولانی حضرت خضر علیه السلام پرداخته است.

مشاهده می کنیم که وی تصریح می کند که بیشتر بزرگان به زنده بودن حضرت خضر علیه السلام معتقدند و همان گونه که نقل می کند بسیاری از پیشوایان و بزرگان آنان هم چون حسن بصری، ثعلبی، نووی، ابو عمرو بن صلاح، ابو عبدالرحمان سلمی، یافعی و دیگران نیز همین نظر و عقیده را داشته و یا به وجود چنین عقیده ای در نزد بیشتر بزرگان تصریح کرده اند. از آن ها در این باره اخبار و داستان های فراوانی رسیده به طوری که بعضی از آنان، مانند عبدالمغیث بن زهیر حنبلی، درباره آن به طور ویژه اقدام به تألیف کتاب کرده اند.

نووی در کتاب *تهذیب الأسماء واللغات* چنین می نویسد:

اکثر علما می گویند: خضر علیه السلام زنده است و در میان ما زندگی می کند و در این قضیه، صوفیه و اهل صلاح و معرفت اتفاق نظر دارند و حکایاتی که آن ها در باره مشاهده و دیدار با خضر علیه السلام، کسب دانش از او، سؤال کردن از او و پاسخ به آنان و نیز وجودش در اماکن شریفه و مکان های پر خیر و برکت، نقل کرده اند بیش از آن است که به شمار آید و معروف تر از آن است که به ذکر آن نیازی باشد.

ابوعمر و بن الصلاح نیز در کتاب *الفتاویٰ* چنین می نویسد:

«نظر جمهور علما و صلحاء و عموم آن ها بر این است که خضر علیه السلام زنده است. تنها و به ندرت بعضی از محدثان این مطلب را انکار کرده اند».

ابن حجر عسقلانی پس از نقل این عبارات از بزرگان در پایان بحث می گوید:

«شیخ ما، حافظ ابوالفضل عراقی برای ما نقل کرد: شیخ عبدالله بن اسعد یافعی معتقد بود که خضر علیه السلام زنده است».

من به او گفتم: بخاری و حربی و برخی دیگر، این مطلب را انکار می کنند.

شیخ از سخن من خشمگین شد و گفت: هر کس ادعا کند که خضر علیه السلام مرده است بر او خشمناک می شوم.

حافظ عراقی گفت: ما نیز گفتیم: از اعتقاد به مرگ خضر علیه السلام دست برداشتیم».

ابن حجر پس از نقل این ماجرا از شیخ خود می گوید: ما دوران زندگی برخی از کسانی را درک کرده ایم که ادعای دیدار با خضر علیه السلام را داشته اند. از آن جمله، قاضی علم الدین بساطی است که منصب قضاوت مذهب مالکی را در زمان خلیفه ظاهر برقوق برعهده داشت. خداوند تعالی عالم تر و به اسرار پنهانش فرمان روا تر است.

البته همانند خضر علیه السلام در داشتن عمری طولانی در این دنیا می توان حضرت الیاس علیه السلام را نام برد. در این زمینه از محمد بن جریر طبری چنین نقل شده است:

خضر و الیاس علیهما السلام زنده اند و در روی زمین سیر می کنند.<sup>۶۳</sup>

اما می دانیم که بقای عیسی علیه السلام نیز از ضروریات اعتقادی است. همان گونه که درباره بقای دجال اخبار، به تواتر رسیده است.

ایرادی دیگر و پاسخ به آن

---

۶۳. *البیان فی اخبار صاحب الزمان*، که همراه با *کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب* علیهما السلام منتشر شده است. ص ۵۲۲. یادآوری می شود که محمد بن جریر طبری از کسانی است که این تیمیه در بحث های تاریخی، نسب شناسی و تفسیر به سخنان وی استناد کرده است.



علامه حلّی رحمه الله در بخش دیگری از سخن خود به روایت ابن جوزی استناد کرد، ابن تیمیه در پاسخ به این سخن گفت: «ما با چند وجه به او پاسخ می دهیم...».

ما در پاسخ ابن تیمیه از دو محور بحث می کنیم و می گوئیم:

۱ . پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده: «او هم نام من است» و فرموده: «پدرش، هم نام پدر من است».

۲ . بررسی عبارت «پدرش هم نام پدر من است» و این که راویان آن کدام است؟ اسناد آن چگونه است؟

هم نامی با پیامبر

درباره موضوع اوّل می گوئیم:

احمد بن حنبل در مسند عبدالله بن مسعود، از عمر بن عبید، از عاصم بن ابی النجود، از زر بن حبیش، از عبدالله بن مسعود چنین نقل می کند:

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لا تنقضي الأيام ولا يذهب الدهر حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي اسمه يواطئ اسمي؛<sup>۶۴</sup>

روزگار به سر نمی رسد مگر آن که مردی از اهل بیتم که هم نام من است، حکومت عرب را در دست می گیرد.

احمد در ادامه، از یحیی بن سعید، از سفیان، از عاصم، از زر، از عبدالله بن مسعود این گونه روایت می کند:

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لا تذهب الدنيا – أو قال: لا تنقضي الدنيا – حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي ويواطئ

إسمه إسمي؛<sup>۶۵</sup>

روزگار به انتها نمی رسد مگر آن که مردی از اهل بیتم که هم نام من است، بر اعراب حکومت می نماید.

احمد در جای دیگری، روایت یاد شده را با همین سند و متن، ذکر کرده است.<sup>۶۶</sup>

وی در بخش دیگری از مسند خود، این حدیث را با متنی که اول ذکر شد و به نقل از عمر بن

عبید طنافسی، از عاصم، از زر، از عبدالله بن مسعود، ثبت نموده است.<sup>۶۷</sup>

ترمذی، این حدیث را چنین نقل می کند:

۶۴ . مسند احمد: ۱ / ۳۷۶.

۶۵ . همان: ۱ / ۳۷۷.

۶۶ . همان: ۱ / ۴۳۰.

۶۷ . همان: ۱ / ۴۴۸.

عبید بن اسباط بن محمد قرشی کوفی، از پدرش، از سفیان ثوری، از عاصم بن بهدله، از زر، از عبدالله بن مسعود برای ما روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

**لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي؛**

دنیا به سر نمی رسد مگر آن که مردی از اهل بیتم که هم نام من است، بر اعراب حکومت نماید.

ابوعیسی می گوید: در این باره، روایاتی از علی، ابوسعید، امّ سلمه و ابوهریره یافت می شود و حدیث مذکور، حَسَن<sup>۶۸</sup> و صحیح است.<sup>۶۹</sup>

**پدر او هم نام پدرم**

در باره موضوع دوم می گوئیم:

حدیث فوق، در نقل های ابوداود نیز به همین صورت ثبت و ضبط شده است. در یکی از اسنادها، عبارت «پدرش هم نام پدر من است» وجود دارد، حال متن سنن ابوداود را می آوریم:

مسدد از عمر بن عبید؛

محمد بن علاء از ابوبکر — یعنی ابن عیاش — ؛

مسدد، از یحیی، از سفیان؛

احمد بن ابراهیم، از عبیدالله بن موسی، از زائده،

و نیز احمد بن ابراهیم از فطر، این معنای واحد را برای ما نقل کرده اند که عاصم، از زر، از

عبدالله بن مسعود روایت نمود که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

**لو لم يبق من الدنيا إلا يوم؛**

اگر تنها يك روز از عمر دنیا باقی باشد.

زائده ادامه حدیث را این گونه نقل می کند:

**لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث فيه رجل مني — أو من أهل بيتي — يواطئ اسمه اسمي واسم**

**أبيه اسم أبي؛**

خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا مردی از من — یا از اهل بیت من — را برانگیزد؛ این مرد هم نام من بوده و نام

پدرش با نام پدر من، یکسان است.

در نقل فطر این اضافه هم وجود دارد:

**يملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً؛**

۶۸ . حدیث حسن به اصطلاح اهل تسنن، خبر مسندی است که روایان آن، نزدیک به درجه وثاقت باشند.

۶۹ . صحیح ترمذی: ۴ / ۴۳۸.

پس از آن که زمین از ظلم و ستم پر شود آن را از عدل و داد پر خواهد کرد.

بنا بر نقل سفیان، رسول خدا صلی الله علیه وآله این گونه فرمود:

**لا تذهب — أو لا تنقضي — الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي؛**

دنیا به انتها نمی رسد مگر آن که مردی از اهل بیتم که هم نام من است، بر اعراب حکومت نماید.

ابوداوود می گوید: متن حدیثی که عمر و ابوبکر نقل کرده اند، از نظر معنا همانند متن حدیث سفیان است.<sup>۷۰</sup>

بنابراین، روشن می شود که احمد، ترمذی و ابوداوود، روایت عبدالله بن مسعود را به صورت مشابه، نقل کرده اند که این امر، با عقیده شیعیان امامیه کاملاً مطابقت دارد.

از این گذشته، بسیاری دیگر از علمای اهل سنت، مهدی را با نام «محمد بن حسن عسکری» معرفی نموده اند و بر این اساس نام ایشان، هم سان نام جدشان رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

از میان علمای مذکور، ابوداوود تنها کسی است که حدیث فوق را با سندی که نام «زائده» در آن به چشم می خورد، آورده و این جمله بدان افزوده شده که: «پدرش هم نام پدر من است».

علمای شیعه و سنی، معنای این بخش از روایت ابوداوود و سند آن را زیر سؤال برده اند و به شکل های گوناگون، آن را رد کرده اند.

بنابراین، بحث و بررسی بیشتر این موضوع، ضرورتی ندارد، زیرا همان گونه که ثابت شده است، باید روایات شاذ و نادر را به کناری نهاد و احادیث مورد اجماع را — که شك و تردیدی در آن ها راه ندارد — مورد استناد قرار داد.

گفتنی است که ابن تیمیّه ادّعی خود درباره متن حدیث عبدالله بن مسعود تکرار کرده و روایت او با عبارت «نام پدر او نام پدر من است» را به کسی نسبت نداده است؛ مگر این که بعد از چنین نقلی می گوید: «و ترمذی و ابوداوود آن را از روایت أم سلمه نقل کرده اند».

ظاهر این سخن چنین است که این حدیث را ترمذی و ابوداوود با همین متن از أم سلمه نقل کرده اند.

این سخن دروغ اندر دروغ است.

برای روشن شدن موضوع، عبارت ابن تیمیه را به طور مستقیم نقل می کنیم:

«احادیثی که برای قیام مهدی به آن ها استدلال می شود احادیث صحیحی است که ابوداوود، ترمذی، احمد و دیگران از ابن مسعود و غیر او روایت کرده اند؛ مثل روایتی که ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که حضرت فرمود:

لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه رجل مني أو من أهل بيتي، يواطئ اسمه اسمي و اسم أبيه اسم أبي، يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً؛

اگر از دنیا جز يك روز باقی نماند خداوند آن روز را به اندازه ای طولانی می گرداند که مردی از من — یا اهل بیتم — در آن، قیام کند، اسم او اسم من و اسم پدرش اسم پدرم است، زمین را از عدل و داد پر می کند همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.

این روایت را ترمذی و ابوداؤد از اُمّ سلمه نقل کرده اند ... در مورد این احادیث، گروه های مختلفی به بیراهه رفته اند: عدّه ای آن را انکار کرده و به حدیث ابن ماجه استدلال نموده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

**لا مهدي إلا عيسى بن مريم؛**

مهدي نیست مگر عيسى بن مريم.

البته این حدیث ضعیف است ...»<sup>۷۱</sup>

در پاسخ ابن تیمیه باید گفت:

روشن شد که «لفظی که ائمه حدیث بر آن اتفاق نظر دارند» آن حدیثی است که جمله «اسم پدرش اسم پدر من است» در آن وجود ندارد. این حدیث را با این لفظ به جز ابوداؤد — آن هم در یکی از سندهایش — کسی روایت نکرده است.

او نیز تصریح می کند که این عبارت زائد در این روایت را فقط این راوی که زائده نام دارد نقل کرده و هیچ راوی دیگری با او همراه نشده است.

اما ابن تیمیه تلاش دارد تا القا کند که جمله اضافی مورد اتفاق همه است. و لفظ خالی از آن، ساخته و پرداخته امامیه و تحریف حدیث است.

حتی ابن تیمیه در این کلامش می خواهد این چنین القا کند که حدیث با لفظ اضافی از ام سلمه روایت شده است.

آن گاه ابن تیمیه به بعضی از اقوالی که در جواب این لفظ اضافی مطرح شده، پرداخته است. زیرا بعضی خواسته اند تا با حمل آن بر وجه مختلف بین آن لفظ و بین لفظ مورد اتفاق همه، سازگاری برقرار کنند.

در این جا ابن تیمیه ابتدا کلام علامه ابن طلحه شافعی را می آورد، سپس به شدت به وی می تازد و او را به تحریف متهم می کند ... عبارات ابن تیمیه به طور مستقیم چنین است:

شیعه اثنا عشری که ادعا دارند این شخص، همان مهدی آن هاست، اسم مهدی آن ها، محمد بن حسن است و مهدی موصوف پیامبر صلی الله علیه وآله نامش محمد بن عبدالله است. به همین دلیل گروهی ذکر پدر را از کلام پیامبر حذف کردند تا با ادعای دروغشان، تناقض نداشته باشد. گروهی نیز حدیث را تحریف کردند و گفتند: جدّش حسین و کنیه او ابو عبدالله است. بنابراین منظور پیامبر، محمد بن ابی عبدالله بوده است.

و این گونه کنیه را به جای اسم نشاندهند.

این طلحه از جمله افرادی است که در کتاب *غایة السئول فی مناقب الرسول* این راه حل را برگزیده است.

ولی اگر کسی کمی دقت نظر داشته باشد درمی یابد که این سخن، تحریف روشن و دروغ بستن بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است.

آیا ممکن است کسی از این فرموده پیامبر که «اسم او اسم من و اسم پدرش، اسم پدر من است» چیزی غیر از این بفهمد که یعنی نام پدرش عبدالله است؟

آیا این لفظ بر این دلالت دارد که کنیه جدّ او ابو عبدالله است؟

هم چنین مهدی مورد نظر پیامبر از نسل حسن بن علی است، نه از نسل حسین؛ همان گونه که در حدیثی که گذشت از علی علیه السلام نیز آمده است.<sup>۷۲</sup>

در پاسخ به این دیدگاه ابن تیمیه باید گفت:

فرد مورد نظر پیامبر که به توصیف او پرداخته قطعاً «محمد بن حسن» است. زیرا حدیث صحیحی که مورد اتفاق نظر است و هیچ اشکالی بر آن وجود ندارد، همین امر را بیان می کند.

در رابطه با روایتی که در آن لفظ پدر وجود دارد باید گفت: این عبارت، سخن پیامبر نیست تا عقیده شیعه اثنا عشریه را رد نماید؛ بلکه آن، تنها روایت يك نفر از راویان حدیث است که دیگران متن روایت را بر خلاف او نقل کرده اند.

اما همان گونه که پیش از این نیز گفتیم، برخی از علما خواسته اند تا بین این روایت و آن روایت صحیحی که در مورد آن اتفاق نظر وجود دارد سازگاری ایجاد نمایند؛ از این رو به ناچار آن را بر وجوه مختلف حمل کرده اند.

بنابراین، وجوه ذکر شده صرف نظر از درستی یا نادرستی آن ها، تنها يك حمل و تأویل است و کسی حمل و تأویل را تحریف نمی خواند؛ مگر جاهلی کم خرد یا متعصبی کینه توز.

از جمله آن وجوه، همانی است که علامه شیخ کمال الدین محمد بن طلحه شافعی (متوفای سال ۶۵۲ هـ. ق) در *مطالب السئول فی مناقب آل الرسول*<sup>۷۳</sup> ذکر کرده است.

او بعد از بیان اشکال می گوید:

«اما جواب: پیش از این که به طور مفصل به جواب بپردازیم بیان دو مطلب ضروری به نظر می رسد:

**مطلب اول:** در زبان عربی جایز شمرده شده و بسیار اتفاق می افتد که کلمه «أب» را برای «جَدّ اعلی» به کار می برند، چنان که در قرآن کریم نیز، نمونه هایی از این دست به چشم می خورد. نظیر آیه ای که می فرماید:

(مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ)<sup>۷۴</sup>;

از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید.

هم چنین خداوند متعال از قول حضرت یوسف علیه السلام می فرماید:

(وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ...)<sup>۷۵</sup>;

و من از آیین پدرام ابراهیم و اسحاق... پیروی کردم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز، در کلام خود به این شیوه اشاره کرده و در حدیث اسرا در شب معراج از قول جبرئیل نقل می کند. در آن جا که فرمود:

**قلت: من هذا؟**

**قال: أبوك إبراهيم.**

از جبرئیل پرسیدم: این کیست؟

گفت: پدرت ابراهیم است.

بنابراین، روشن شد که کلمه «أب» در مورد جدّ و اجداد هرچه بالاتر رود نیز به کار می رود. **مطلب دوم:** گاهی لفظ «اسم» به «کنیه» و صفت هم اطلاق می شود. فصحای عرب در سخنان خود، از این گونه استعمالات زیاد داشته اند. در احادیث نیز چنین استعمالی وارد شده است؛ تا جایی که آن را امام بخاری و مسلم، ذکر کرده اند و هر يك از آن ها در حدیثی که سندش به سهل بن سعد ساعدی می رسد روایت کرده اند که درباره علی علیه السلام نقل می کند:

---

۷۳. نام کتاب به این شکل درست است، نه آن گونه که ابن تیمیه ذکر کرده است. علمای بزرگ به شرح حال وی پرداخته و از او تجلیل کرده اند. وی از فقهای معروف شافعی به شمار می رود. شرح حال وی در کتاب های: *العیر*: ۲۱۳/۵، *النجوم الزاهرة*: ۳۳/۷، *طبقات الشافعية الكبرى* سبکی و ابن قاضی شهبه و دیگر کتاب ها آمده است.

۷۴. سوره حج، آیه ۷۸.

۷۵. سوره یوسف، آیه ۳۸.

به خدا سوگند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اسم ابوتراب را برای علی علیه السلام برگزید و نزد او اسمی، محبوب تر از آن وجود نداشت.

می بینیم که در این جا لفظ «اسم» برای «کنیه» به کار رفته است.

مثال دیگر سخن شاعری است که می گوید:

أجل قدرک أن تسمی مؤنته \*\*\* ومن کناک قد سماک للعرب

مترت تو بالاتر از این است که نامت برده شود؛ همین که کسی کنیه تو را ذکر کند گویا که نامت را برده است.

البته به جای «ومن کناک»؛ کسی که کنیه تو را ذکر کند، «ومن یصفک؛ کسی تو را وصف نماید»

نیز در این شعر، روایت شده است.

می بینیم که در این جا شاعر تسمیه را برای کنایه یا وصف نمودن به کار برده و این استعمالی

فراگیر و روشن در کلام عرب است.

پس از روشن شدن این دو مطلب، ای که خداوند تو را با توفیقش مؤید گرداند، بدان که:

پیامبر دو نواده داشت: ابومحمد حسن علیه السلام و ابو عبدالله حسین علیه السلام.

از آن جا که آن خَلَف صالح؛ یعنی حضرت حجت علیه السلام از فرزندان ابو عبدالله امام حسین علیه

السلام بود و نه از فرزندان ابومحمد امام حسن علیه السلام و کنیه حسین علیه السلام نیز ابو عبدالله بود؛

پیامبر واژه اسم را برای کنیه به کار برد تا در حق پدرش هم نوعی هماهنگی در اسم اتفاق بیفتد و

به جای واژه «جدّ» از واژه «أب» استفاده نمود. گویی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده: اسم او اسم

من است، پس او محمد است و من هم محمد. و کنیه جدّ او اسم پدر من است؛ چرا که او ابو عبدالله

است و پدر من هم عبدالله است.

در نتیجه این بیان، آن واژگان مختصر و کوتاه، به گونه ای جامع، گویای صفات حضرت امام

مهدی علیه السلام باشد و به نحو مختصر و مفید اعلام نماید که او از فرزندان ابو عبدالله امام حسین علیه

السلام است.

بدین ترتیب همه صفات نقل شده با یکدیگر سازگاری پیدا می کنند و همگی یک جا در وجود

حجّت خَلَف صالح، محمد علیه السلام تجلّی می یابد.

این پاسخ کافی و قانع کننده ای است برای از بین بردن آن اشکالی که بیان گردید.<sup>۷۶</sup>

آن چه آوردیم دیدگاهی بود که فقیه محدّث شافعی ابن طلحه، درباره معنای آن عبارت زائد و

نادر در روایت ذکر کرده بود تا به این ترتیب مانع کنارگذاشتن آن روایتی شود که تنها آن را زائده

نامی نقل کرده بود.

البته این کار او، برخلاف ادّعی ابن تیمیه، تحریف به شمار نمی آید. علاوه بر این که ابن تیمیه، سخنان ابن طلحه را تحریف نموده و آن را به طور کامل نقل نکرده است.

اینک چنان چه این توجیه ابن طلحه یا دیگران، مورد پذیرش قرار گیرد، میان روایات سازگاری ایجاد شده است. در غیر این صورت، این روایت منحصر به نقل زائده، از درجه اعتبار ساقط می گردد و کنار گذاشته می شود.

ابن تیمیه در بخش دیگری گفت: «مهدی موصوف پیامبر از نسل حسن بن علی است، نه حسین بن علی؛ همان گونه در روایت علی علیه السلام گذشت.

در این باره متذکر می شویم که ما پیش تر درباره این حدیث که از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت شده سخن گفتیم و از تکرار آن خودداری می کنیم.

در پایان، سخن علامه حلی رحمه الله را می آوریم که می نویسد:

پس اینان امامان معصوم و با فضیلتی هستند که به نهایت کمال رسیده اند و مانند دیگر پیشوایان سرگرم تاج و تخت، انواع معاصی، فسق و لهو، شرب خمر و فجور — حتی با نزدیکانشان — نشدند که آوازه این کارها در همه جا پیچیده است.

همواره سخن امامیه این است: خداوند بین ما و اینان داوری کند که او بهترین داوران است. و چه زیبا سروده است شاعر:

إذا شئت أن ترضى لنفسك مذهباً \*\*\* وتعلم أن الناس في نقل أخبار

فدع عنك قول الشافعي و مالك \*\*\* و أحمد والمروى عن كعب أخبار

ووال أناساً قولهم و حديثهم \*\*\* روى جدنا عن جبرئيل عن الباري

هرگاه خواستی برای خود مذهبی برگزینی و می دانی که مردم به نقل اخبار می پردازند.

پس قول شافعی و مالک را و ابنه و نیز قول احمد و روایات کعب الأخبار را؛

و دوستدار و پیروی کسانی باش که سخن و کلامشان این است که جدّ ما از جبرئیل و او از

خداوند چنین روایت می کند.



۱. قرآن کریم.

ب

۲. البيان في أخبار صاحب الزمان: ابو عبدالله محمد بن يوسف بن محمد قرشي گنجی شافعی، چاپ شده با کفایة الطالب، حیدریه، نجف اشرف، سال ۱۳۹۰.

ت

۳. التاج الجامع للأصول في احاديث الرسول: شيخ منصور على ناصف، دار احياء التراث العربی، بیروت، لبنان.

۴. تاریخ طبری: سلمان بن احمد بن ایوب لخمی طبری، از منشورات کتابفروشی ارومیّه، قم، ایران.

۵. تذكرة خواص الأمة: سبط ابن جوزی، مؤسسہ آل البيت عليهم السلام، بیروت، لبنان، سال ۱۴۰۱.

۶. تفسیر فخر رازی (مفاتیح الغیب): امام فخر رازی، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۵.

۷. تقریب التهذیب: احمد بن علی بن حجر عسقلانی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۵.

۸. تلخیص المستدرک: شمس الدین ابی عبدالله محمد بن احمد ذهبی، چاپ شده با المستدرک علی الصحیحین، دار المعرفه، بیروت، لبنان.

۹. تنقیح المقال في علم الرجال: شیخ عبدالله محمد حسن بن مولا عبدالله مامقانی نجفی.

۱۰. تهذیب التهذیب: احمد بن علی بن حجر عسقلانی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال ۱۴۱۵.

۱۱. تهذیب الکمال في أسماء الرجال: جمال الدین ابوالحجاج یوسف مزی، مؤسسہ الرساله، بیروت، لبنان، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۵.

ح

۱۲. الحاوی للفتاوی: جلال الدین سیوطی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، سال ۱۴۰۸.

س

۱۳. سنن ابن ماجه: ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی، مشهور به ابن ماجه، دار الفکر، بیروت، لبنان.

۱۴. سنن ابی داوود: ابو داوود سلیمان بن اشعث سجستانی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال ۱۴۱۶.

۱۵. سیر اعلام النبلاء: شمس الدین ابی عبدالله محمد بن احمد ذهبی، مؤسسہ الرساله، بیروت، لبنان، چاپ نهم، سال ۱۴۱۳.

ش

- ١٦ . شرح المقاصد: سعد الدين تفتازانى، منشورات شريف رضى، قم، ايران، چاپ يكم، سال ١٤٠٩  
و دار المعارف نعمانيه، پاكستان، چاپ يكم، سال ١٤٠١.

ص

- ١٧ . صحيح بخارى: محمد بن اسماعيل بخارى جُعى، دار ابن كثير، دمشق، بيروت، يمامه، چاپ  
پنجم، سال ١٤١٤ و دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١.
- ١٨ . صحيح ترمذى: محمد بن عيسى بن سوره ترمذى، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ دوم،  
سال ١٤٠٣.
- ١٩ . صحيح مسلم: مسلم بن حجاج نيشابورى، مؤسسه عز الدين و دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ  
يكم، سال ١٤٠٧.
- ٢٠ . صلة تاريخ الطبرى: عريب بن سعد قرطبي، چاپ شده با تاريخ طبرى.

ط

- ٢١ . طبقات الشافعيه الكبرى: على بن عبدالكافى سبكى، تحقيق محمود محمد طناحى و عبدالفتاح  
محمد حلو، دار احياء الكتب العربيه، مصر.

ع

- ٢٢ . العبر في خبر من غير: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق ابوهاجر محمد بن  
سعيد بن بسيونى زغلول، دارالكتب العلميه، بيروت.
- ٢٣ . عقد الدرر فى أخبار المنتظر: يوسف بن يحيى بن على بن عبدالعزيز مقدسى شافعى، مكتبة عالم  
الفكر، قاهره، مصر، سال ١٣٩٩.

ف

- ٢٤ . الفتن: نعيم بن حماد، مكتبه التوحيد، قاهره، مصر، سال ١٤١٢.
- ٢٥ . فرائد السمطين: ابراهيم بن محمد حموى جوينى خراسانى، مؤسسه محمودى، بيروت، لبنان،  
چاپ يكم، سال ١٣٩٨.
- ٢٦ . الفصول المهمه في معرفة الأئمه: ابن صباغ مالكى، مكتبة دار الكتب التجاربه.
- ٢٧ . فيض القدير فى شرح الجامع الصغير: عبدالرؤف مناوى، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان،  
چاپ يكم، سال ١٤١٥.

ق

- ٢٨ . القول المختصر فى علامات المهدي المنتظر: احمد بن حجر هيثمى مكى.

ك

- ٢٩ . كشف الغمّة في معرفة الأئمة: ابوالحسن على بن عيسى بن ابي الفتح اربلى، دار الأضواء، بيروت، لبنان.
- ٣٠ . كفاية الطالب في مناقب على بن ابي طالب عليهما السلام: محمد بن يوسف گنجى شافعى، مطبعه حيدريه، نجف اشرف، سال ١٣٩٠.
- ٣١ . كنز العمال: علاء الدين على متقى بن حسام الدين هندی، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٩.

ل

- ٣٢ . لسان الميزان: احمد بن على بن حجر عسقلانى، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ دوم.

م

- ٣٣ . مرقة المفاتيح في شرح مشكاة المصابيح: ملاّ على قارى هروى، دار احياء التراث عربى، بيروت، لبنان.
- ٣٤ . المستدرک على الصحيحين: ابو عبدالله حاكم نيشابورى، دار المعرفة، بيروت، لبنان، چاپ يکم، سال ١٤١١.
- ٣٥ . مسند احمد بن حنبل: احمد بن حنبل شيبانى، دار احياء التراث العربى و دار صادر، بيروت، لبنان، چاپ سوم، سال ١٤١٥.
- ٣٦ . مشكاة المصابيح: خطيب تبريزى، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ يکم، سال ١٤١١.
- ٣٧ . مطالب السئول في مناقب آل الرسول عليهم السلام: محمد بن طلحه شافعى.
- ٣٨ . المعجم الكبير: سليمان بن احمد بن ايوب لخمى طبرانى، دار احياء التراث، چاپ دوم، سال ١٤٠٤.
- ٣٩ . المنار المنيف فى الصحيح والضعيف: ابن قيم جوزيه، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان.
- ٤٠ . منهاج السنة النبويه: ابن تيميه حرّانى، مكتبه ابن تيميه، قاهره، مصر، چاپ دوم، سال ١٤٠٩.
- ٤١ . ميزان الاعتدال فى نقد الرجال: شمس الدين ابي عبدالله محمد بن احمد ذهبى، دار المعرفة و دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يکم، سال ١٣٨٢ هـ .

ن

- ٤٢ . النجوم الزاهره فى ملوك مصر والقاهره: يوسف بن تغرى اتابكى، دار الكتب علميه، قاهره.

ى

- ٤٣ . ينابيع الموده: شيخ سليمان بن ابراهيم قندوزى حنفى، منشورات شريف رضى، قم، سال ١٤١٧.

(٤٣)

## **Infallible Imams (peace be on them)**

*A short study on the lives of  
the infallible Imams (peace be on them)*

**Volume six**

*Imam Mahdi (peace be on him)*

*Ayatollah Seyed Ali Hosseini Milani*